



تهیه و تنظیم: مهدی پروین زاد

مددکاری اجتماعی

در گفت و گو با: دکتر عزت الله سام آرام



مددکاری و کمک به همנוعان را از همان اوان کودکی از پدر و مادری مسلمان و انسان دوست فرا گرفت و در سایه توجهات آنان، هر روز با افق روشتری از دین آشنا شد و رشد یافت.

شاید تقدیر چنین رقم زده بود کسی که بعدها می بایست در کرسی ریاست دانشکده علوم اجتماعی و ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی بنشیند، انسان وارسته ای باشد که از دو صفت «علم» و «عشق» که لازمه مددکاری اجتماعی است، بهره مند باشد.

نخستین دیدار ما با دکتر سام آرام بدون اطلاع قبلی در دفتر استاد در دانشگاه علامه طباطبایی به آسانی صورت گرفت؛ در اتاقی ساده که درس به روی هر مراجعه کننده ای باز است و او با حوصله ای در خور تقدیر، در مقابل هر پرسشی پاسخگوست.

پیشتر وصف علم و اخلاق استاد را از دکتر صفی نژاد شنیده بودیم، اما در گفت و گو با او بود که دریافتیم وی دانش و ایمان و عشق و تجربه را در ترکیبی زیبا به هم آمیخته و به تعبیر شاعر، با همه افق های باز نسبت دارد.

دکتر سام آرام شخصیت آرامی است که باید گام به گام او را کشف کرد. او فرزند پدری است که آرام آرام همه تجربیات مفید مادی و معنوی زندگی پربار خود را از دیگر خواهی و نیکوکاری تا خط و نجاری و آهنگری به او آموخت و امروز دکتر سام آرام همه ابعاد مختلف وجودی خود را از دانش و هنر و صنعت و احساسات دینی، مرهون پدر می داند.

دکتر سام آرام ۶۵ ساله مردی است پر حوصله که در بازگویی خاطراتش از پدر، اشک در چشمانش حلقه می زند، بغض راه گلویش را می بندد و کلمات در حنجره اش می شکنند و نامفهوم می شوند. وی از معدود اساتید پیشکسوت و پر نقشی است که بیشترین کتاب ها را درباره مددکاری تألیف کرده و اهتمامش در بوسی کردن این دانش ستودنی است.

گفت و گوی ما با دکتر سام آرام در دو نوبت در دفتر کیهان فرهنگی صورت گرفت و آنچه پیش روی شماست، حاصل این دو دیدار است.

دکتر عزت الله سام آرام در سال ۱۳۲۳ در آغاچاری به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در دبستان سعدی و دوره متوسطه را ابتدا تا کلاس ۱۱ قدیم در دبیرستان فارابی در زادگاهش سپری کرد و با مهاجرت خانواده به اهواز، از دبیرستان کریم فاطمی دیپلم گرفت؛ سپس به دانشگاه راه یافت و سال ۱۳۵۰ در رشته خدمات اجتماعی لیسانس گرفت و شش سال بعد موفق به دریافت فوق لیسانس جامعه‌شناسی شد. وی در سال ۱۳۷۱ دکترای تخصصی خود را در رشته جامعه‌شناسی اخذ کرد.

دکتر سام آرام، از سال ۱۳۵۰ به بعد، ضمن تدریس در دانشگاه، موفق به گذراندن دوره‌های تخصصی زیر گردید:

- ۱- دوره تخصصی مددکاری جامعه‌ای در آمریکا.
 - ۲- طی دوره تخصصی روابط کار و مسایل کارگران در دانشگاه میسوری آمریکا.
 - ۳- دوره تخصصی مددکاری اجتماعی کودکان معلول در دانمارک و انگلیس.
 - ۴- گذراندن دوره تخصصی روش‌شناسی تحقیق.
 - ۵- طی دوره تخصصی روش‌شناسی کار شایسته در تهران و ژنو.
- دکتر سام آرام از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۴، ۲۱ مورد پژوهش ارائه کرده که برخی از آنها به عنوان پژوهش نمونه سال انتخاب شده است. وی در کارنامه علمی مکتوب خویش، ده عنوان کتاب-تألیف و ترجمه- در زمینه مددکاری اجتماعی و نیز یکصد عنوان مقاله علمی به چاپ رسانیده و در طول تدریس ۳۷ ساله خود، راهنمایی و مشاوره ۱۰ رساله فوق لیسانس و دکتری را به عهده داشته است.
- دکتر سام آرام در سمینارها، کنفرانس‌های علمی متعدد در داخل و خارج از کشور شرکت کرده و هم‌اکنون، ضمن پژوهش، ریاست دانشکده علوم اجتماعی و ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی را به عهده دارد.



کتابخانه: شغل پدرتان چه بود؟

دکتر سام آرام: مرحوم پدرم در کار تجارت بود و در آغاچاری کار می‌کرد و مغازه‌های زیادی داشت که نیازهای شرکت نفت آن زمان را تأمین می‌کرد، ایشان هم عمده فروش بود و هم خرده فروش، البته خودش کارمند نبود و به ما هم سفارش می‌کرد که برای دولت کار نکنید. مسجد آغاچاری را او ساخت، همینطور مسجد سرحی اصفهان را. به ساخت مسجد اعظم قم هم در زمان حضرت آیت الله بروجردی خیلی کمک کرده بود. الآن نوشته‌ها و اسناد مرحوم آیت الله بروجردی در این مورد موجود است.

کتابخانه: به تولد و تحصیلاتان هم اشاره‌ای بفرمایید.

دکتر سام آرام: من متولد هشتم فروردین ماه سال ۱۳۲۳ در آغاچاری هستم. دوره ابتدایی را در دبستان سعدی گذراندم و تا کلاس ۱۱ قدیم هم در همان شهر در رشته ریاضی در دبیرستان فارابی درس خواندم. بعد به اهواز رفتم و فکر می‌کنم در دبیرستان کریم فاطمی که دبیرستانی نمونه و ملی بود دیپلم گرفتم. آن موقع به مدارس خصوصی «ملی» می‌گفتند.

کتابخانه: قبل از ورود به دبستان در منزل یا در مکتب خانه هم آموزشی دیده بودید؟

دکتر سام آرام: قبل از دبستان در سن سه سالگی به مکتب خانه‌ای که در مسجد بود می‌رفتم و قرآن و خلاصه‌ای از گلستان سعدی و حافظ را می‌خواندیم، بعد، در سن پنج سالگی یعنی یک سال زودتر از دیگران به دبستان رفتم.

کتابخانه: جز این موارد، کلاس‌های



نوادگان شخصی به نام «علی ماندگار» اند که محله‌ای هم به اسم او هنوز باقی مانده است. در شجره‌نامه‌ای که داریم، پشت هشتم ما، در دربار کریم خان زند کاتب و در عین حال طبیب بوده؛ بعد از سقوط زندیه او از دست آغا محمدخان قاجار فرار می‌کند و در یکی از غارهای سمیرم مخفی می‌شود. آنجا آبشار خوبی هم دارد. به هر حال، او در آنجا محله‌ای به نام «ماندگاری» تأسیس می‌کند. مرحوم پدرم حاج مظاهر سامی در عمران و آبادی این محله خیلی کوشش کرد و برای مردم آنجا مسجد و مدرسه و حمام و پل ساخت.

کتابخانه: حضور جناب عالی را در

دفتر کیهان فرهنگی خیرمقدم می‌گوییم. پرسش‌های آغازین ما در هر مصاحبه، با سؤال از خانواده، محیط زندگی و عوامل تأثیرگذار بر منش، شخصیت و دانش فرد آغاز می‌شود؛ تقاضا می‌کنیم به همین روال بحث را شروع بفرمایید.

دکتر عزت الله سام آرام: بسم الله الرحمن الرحیم. توضیح کجایی بودن بنده کمی مشکل است، چون خانواده پدر و مادرم از کسانی بودند که در سال ۱۳۰۴ از منطقه اصفهان به خوزستان هجرت کردند.

کتابخانه: از کدام منطقه اصفهان؟

دکتر سام آرام: پدرم اهل سمیرم بود و به همین دلیل، فامیلی ما سام آرام است. در صفحه ۸۰ کتاب جغرافیایی ارتش، در مورد سمیرم نوشته‌اند: اسم سمیرم از یک افسانه کهن گرفته شده، گفته‌اند که سام نریمان از این منطقه عبور کرده و بیماریش معالجه شده و آرام گرفته و از آن پس اسم این منطقه سام آرام شده که در اثر تداول و استعمال سمیرم شده است. مادرم اهل باغ بهادران اصفهان بود. آن موقع سمیرم جزء فارس محسوب می‌شد و به آن سمیرم فارس یا شیراز می‌گفتند. ما دو سمیرم علیا و سفلی داریم، مادرم از اهالی سمیرم علیا بود که از سال ۱۳۴۰ فرمانداری شده است. سمیرم سفلی هم اسمش «دهاقان» شد و از سال ۱۳۴۱ به خاطر مسایل عشایری در محدوده اصفهان قرار گرفت. البته مردم این دو منطقه یک فرهنگ دارند و فرهنگشان عشایری است و عمدتاً قشقایی‌اند، اما خانواده پدرم از قشقایی‌ها نیستند، آنها فارس و از

دیگری هم رفته بودید؟

دکتر سام آرام: بله، بعدها کلاس زبان انگلیسی و موسیقی هم می رفتیم و حالا تمام دستگاههای موسیقی ایران را می دانم. فلوت را خوب می زنم، سنتور هم می زنم. البته تنها برای دل خوردم و خانواده ام می زنم و شاید استثنا در گذشته در یک مراسمی و به مناسبتی هم سنتور زده ام.

کنشیکان: استاد! معمولاً کسانی که با دنیای هنر و به ویژه موسیقی آشنایی دارند، با شعر و ادبیات هم نسبتی دارند، جناب عالی در گذشته یا حال، شعری هم سروده اید؟

دکتر سام آرام: چیزهایی برای دل خودم به سبک نو گفته ام، ولی جایی چاپ نکرده ام.

کنشیکان: از خاطرات کودکی تان در آن سال ها بفرمایید.

دکتر سام آرام: خاطرات آن زمان برای من خیلی زیباست. آن موقع به خاطر هوای گرم آغاچاری ما تابستان ها به اصفهان یا مشهد می رفتیم. پدرم در مشهد و اصفهان هم خانه داشت این خانه پشت مسجد سید اصفهان بود و حالا توی استادیوم تختی افتاده است. یادم هست در اصفهان هم به مکتب خانه می رفتیم، اما خاطره خوشی از مکتب خانه اصفهان ندارم، چون به دلایل نامناسی تنبیه می شدیم. آنجا باید یک یا دو ریال پول می دادیم تا تنبیه نشویم! در حالی که مکتب خانه آغاچاری اینطور نبود و خیلی متمدن بودند. با این همه، به طور کلی از اصفهان خاطرات خوشی دارم. از کودکی به مسجد شیخ لطف الله خیلی علاقه داشتم. الان هم اگر به سایت من نگاه کنید، در قسمت بالای آن، تصویر مسجد شیخ لطف الله و آرامگاه سعدی است.

کنشیکان: از خاطرات دوره دبستان تان در آغاچاری هم بفرمایید.

دکتر سام آرام: از دوره دبستانم در آغاچاری هم خیلی خاطره دارم. یادم هست که مدرسه ما در یک منطقه ای بود که برای رسیدن به آن باید از دره ای رد می شدیم. در زمان آن که سیل می آمد، مردم، ما بچه ها را به نحوی از آب رد می کردند. مرحوم پدرم آنجا پلی ساخت که بعدها ماشین رو شد. در آغاچاری یک منطقه خاصی بود که شرکت نفتی ها برای خودشان ساخته بودند ولی ما بازاری ها هم منطقه خودمان را داشتیم که هنوز هم هست. حالا مناطق شرکت نفت اکثر آخراب شده و شرکت نفت از آنجا رفته، وقتی چاههای نفت آغاچاری از فعالیت افتادند، بازار رشد کرد. منزل آقای اشعری رئیس کتابخانه ملی هم همانجا نزدیک ما بود.

کنشیکان: ولی آقای اشعری که اهل قم است.

کنشیکان: لطفاً از وضعیت دبیرستان فارابی هم بر ایمان صحبت کنید.

دکتر سام آرام: دبیرستان فارابی سطح علمی خوبی داشت. معلمین آنجا را از تهران می آوردند. آن زمان، هم شرکت نفت به آنها کمک می کرد و امکانات می داد و هم از دولت حقوق می گرفتند. معلمین ما چه در دوره دبستان و چه در دبیرستان برخلاف جاهای دیگر، حداقل لیسانس داشتند، در حالی که آن زمان بسیاری از معلمین دیپلم هم نداشتند!

آزمایشگاه ما شاید در تهران هم مشابه نداشت! یادم هست آنجا مرتب خرگوش و بعضی حیوانات دیگر را آزمایش و تشریح می کردیم. در آن آزمایشگاه همه چیز برای ما مهیا بود و به همین دلیل درس شیمی من هم خوب بود. بعد به اهواز رفتیم و فکر می کنم در دبیرستان کریم فاطمی که دبیرستانی نمونه و ملی بود ثبت نام کردم و دیپلم ریاضی گرفتم. آن زمان به مدارس خصوصی «ملی» می گفتند.

کنشیکان: استاد! در زندگی اجتماعی و معنوی چه کسی بیشترین تأثیر را بر شما داشته است؟

دکتر سام آرام: بی شک مرحوم پدرم.

کنشیکان: پس اجازه بفرمایید قبل از ورود به دانشگاه، از زبان شما با شخصیت و کارهای ایشان آشنا شویم.

دکتر سام آرام: پدرم تحصیلات حوزه ۱۵، ۱۶ سمری نداشت و معلوماتش در حد حوزه علمیه سمیرم بود. قرآن را حفظ بود. عربی هم می دانست و بسیاری از کتابهای مذهبی مثل «بحار الانوار» را به اضافه تعدادی کتاب عربی قدیمی داشت. در آن زمان، پدرم علمای را از قم به منطقه لر می آورد تا به مردم نماز یاد بدهند. اولین نفر هم مرحوم حاج سید محمد آل علی بود که با تشویق ایشان، کارگران شرکت نفت هم به مسجد می آمدند. یادم هست که پدرم آن موقع به افرادی بضاعت بین یک تومانی می داد که حالا برابر ۱۰ هزار تومان است.

کنشیکان: این موضوع مربوط به چه زمانی است؟

دکتر سام آرام: سال های ۱۳۲۲ تا ۲۵، به همین خاطر در منطقه معروف بود و حسن شهرت داشت. پدرم در نهضت ملی نفت در زمان دکتر مصدق و در جریان قیام ۱۵ خرداد به نهضت حضرت امام خمینی کمک مالی می کرد و در این راه مشکلاتی هم برایش پیش آمد.

در زمان دکتر مصدق برای کمک به دولت ملی، اوراق قرضه می خرید. در مجله خواندنی های آن زمان مطالبی در مورد ایشان نوشته اند. آن زمان من در تهران و در کوچه مروی بودم، پدرم به تهران آمد و گفت اینجا شلوغ خواهد شد و جای دیگری برای من گرفت.

□ مرحوم پدرم در کار تجارت بود و

در آغاچاری کار می کرد. مسجد

آغاچاری را او ساخت، همینطور

مسجد سرخی اصفهان را. به

ساخت مسجد اعظم قم هم در زمان

حضرت آیت الله بروجردی خیلی

کمک کرده بود.

دکتر سام آرام: بله، اما همسرش از آشنایان و هم محلی های ماست. آقای اشعری در دانشگاه شاگرد من بود. و من واسطه امر ازدواج او بودم.

کنشیکان: پس سابقه مددکاری شما طولانی است.

دکتر سام آرام: بله و این همه را از پدر و مادرم دارم.

کنشیکان: از معلمین تأثیر گذار دوره ابتدایی تان کسی را به خاطر دارید؟

دکتر سام آرام: در دوره دبستان معلم خوبی داشتیم به نام آقای نیک خلق و یک خاطره جالبی هم از ایشان دارم. سال ۱۳۶۰ من در منطقه خودمان در یک مراسمی سخنرانی داشتم. در صف جلو میهمانان هم خانواده شهدا نشسته بودند. آن زمان من به همه استان ها می رفتم و سخنرانی می کردم و بعد قسمت مددکاری شهدا را راه می انداختیم و در ضمن به مددکارهای بنیاد شهید هم آموزش می دادیم. به هر حال، در آن جلسه، در ضمن سخنرانی وقتی به صف اول خانواده شهدا نگاه کردم، دیدم آقای نیک خلق معلم خوب کلاس اول ما که حالا پیرمردی شده بود، آنجا نشسته بود. بعد من برای اطمینان بیشتر، از یکی از مسؤولان آنجا پرسیدم: اسم این آقا چیست؟ گفت: ایشان آقای نیک خلق از معلمین قدیمی است که فرزندش شهید شده. من در این گونه موارد معمولاً هیجانی می شوم، نزد ایشان رفتم و با عرض سلام و ادب گفتم: من سام آرام هستم که در کلاس دوم دبستان شاگرد شما بودم. خیلی خوشحال شد.



حجت الاسلام حمید امیدی متولد سی ام شهریور ۱۳۲۸ در تهران است. وی دوره ابتدایی را در دبستان ملی «پورسینا»، «سعدی» و «مهرگان» و مقطع راهنمایی را در مدارس «جوان» و «نبوت» طی کرد و سرانجام در سال ۱۳۶۶ از دبیرستان «شهید بهشتی» در رشته ریاضی فیزیک دیپلم گرفت و همان سال در کنکور شرکت کرد و در رشته فنی به مهندسی نایل شد. ولی با انصراف از دانشگاه، در سال ۱۳۶۷ به حوزه علمیه وارد شد و از محضر اساتیدی چون حضرات آیات: مجتهدی تهرانی، مقدسی، رئوفی، میرزایی و طبرستانی، بهره برد. وی دوره سطح را در مدرسه مرحوم آقای مجتهدی به اتمام رساند. حجت الاسلام امیدی پس از آن شاگرد درس خارج حضرت آیت الله مجتبی تهرانی شد و مدتی نیز در درس آیت الله مقتدایی شرکت جست. وی در خلال تحصیلات حوزوی در سال ۱۳۷۳ در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی در رشته علوم اجتماعی با گزارش تعاون و رفاه به تحصیل پرداخت و در مقطع کارشناسی، نفر اول دانشکده شد.

حجت الاسلام امیدی در دوران تحصیل در دانشگاه علامه، مسؤول نهاد نمایندگی رهبری در دانشکده بود و در سال های پایانی دانشگاه و چند سال پس از آن نیز کارشناس ارشد و معاونت سیاسی نمایندگی رهبری بود. وی به مدت ۱۰ سال مدیریت انتشارات مؤسسه کیهان را بر عهده داشت و اکنون چند سالی است که به عنوان عضو شورای سردبیری روزنامه کیهان به فعالیت مشغول است. حاصل سال ها فعالیت او در مؤسسه کیهان، ارائه بیش از یکصد یادداشت و سه مقاله در موضوعات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بوده است. سرشاله معانی حجت الاسلام امیدی را در شماره های مختلف روزنامه کیهان می توان دید.

کنشگران: وضع ظاهری و لباس

مرحوم پدرتان چگونه بود؟

دکتر سام آرام: پدرم یک تیپ روحانی داشت، یعنی معمم بود، اما عمامه زرد بر سر می گذاشت. سال ۱۳۲۶ با اتومبیل به مکه مشرف شد، آن موقع اتومبیل های استیشنی بود که ساخت اصفهان بود. پدرم برای این ماشین منبع آب و بنزین اضافه درست کرد، چون شنیده بود در عربستان این دو مورد مشکل ساز است. مرحوم پدرم در مسجد تبلیغ هم می کرد و روزهای عید و جشن برای مردم، پرده خوانی داشت. چند پرده نقاشی از زندگی برخی از پیامبران و واقعه عاشورا و نمایش بهشت و جهنم را از اصفهان تهیه کرده بود و از این طریق مردم را از تاریخ زندگی انبیاء و اولیا و اشقیاء آگاه می کرد. تعداد این تابلوها به ۴۰ پرده می رسید که طرح اولیه تصاویر این تابلوها را پدرم به نقاش می دهد.

به هر حال، در حد بضاعت رسانه ای هنری آن زمان، آن هم در آن قالب برای آگاهی مردم از تاریخ اسلام خوب استفاده می شد.

کنشگران: مرحوم پدر چند فرزند داشتند؟

دکتر سام آرام: پدرم دو همسر داشت. یکی مادر ما بود که اهل اصفهان بود و هشت فرزند داشت - ۵ پسر و ۳ دختر - از همسر دومش هم که اهل میبد یزد بود، ۲ پسر و سه دختر داشت.

کنشگران: لطفاً درباره شخصیت و منش ویژه پدرتان و خاطراتی که در ذهنتان از وی مانده بیشتر بر ایمان صحبت کنید.

دکتر سام آرام: من ابا دارم که در مورد پدرم و کارهای خیر فراوانی که انجام داده صحبت کنم. چون ممکن است بعضی ها فکر کنند این حرف ها برای تبلیغ است و یا درباره پدرم غلو می کنم، ولی

حجت الاسلام امیدی: جدیت استاد سام آرام آن موقع در مسؤولیت گروه آموزش زبانزد دانشجویان این رشته بود و خلاصه بی جهت به کسی نمره نمی دادند.

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتاب جامع علوم انسانی
خدا می داند که اینطور نیست.

کنشگران: یاد کرد کارهای نیک مرحوم پدرتان نه تنها تکریم خوبی هاست. بلکه مایه درس آموزی نسل های امروز و فردای ماست.

دکتر سام آرام: خاطرات من از پدرم خیلی زیاد است و اگر بخوام همه را بگویم، یک کتاب خواهد شد. پس اجازه بدهید به برخی از آنها اشاره کنم.

کنشگران: در خواست ما این است که مجموعه خاطرات آن را از مرحوم حاج سامی پدرتان بعداً به صورت کتاب منتشر کنید، قطعاً برای جامعه درس آموز و برای اهل هنر و فرهنگ دست مایه خوبی خواهد شد.

دکتر سام آرام: اتفاقاً دو نفر از خواهرانم که فرهنگی اند و درجه علمی دارند، مرتب همین نقاشی ها را دارند. من یک بار استخاره کردم خوب نیامد. حتی یک بار می خواستیم روی مسجدی که به همت

و پول او ساخته شده اسم ایشان را بگذاریم، به خواهرم آمد و ما را از این کار منع کرد.
کنشگران: اگر ممکن است در مورد این ماجرا و رویاتان توضیح بفرمایید.

دکتر سام آرام: آن شب از ایام عید بود و بیشتر خواهران و برادرانم دور هم جمع بودیم شب پدرم را در خواب دیدم که با تویببخ مرا از درج نامش بر سر در مسجد نمی می کرد. همان موقع من همه را از خواب بیدار کردم و ماجرا را برایشان گفتم ولی آنها منصرف نمی شدند. تا اینکه صبح همان روز خواهر دیگرم از تهران تلفن زد و گفت: شما آنجا هستید؟ گفتم: بله. گفت: چه خبر شده؟ گفتم: هیچ، به خاطر عید همه دور هم جمع شده ایم. گفت: نه، حتماً می خواهید درباره پدرمان تصمیمی بگیرید. گفتم: شما از کجا فهمیدی؟ گفت: دیشب حاجی به خوابم آمد و گفت: به شما که آنجا جمع شده اید بگویم کاری به کار من نداشته باشید و در کاری که مربوط به من است دخالت نکنید. هر وقت خودتان مالی به دست آورید و مسجدی ساختید، هر کاری خواستید بکنید. به هر حال، من نگذاشتم اسم پدرم را روی مسجدش بگذارند، چون حاجی راضی نبود. او همیشه در زندگی دوست داشت بی نام و نشان به مردم خدمت کند و اهل تظاهر نبود. ماه محرم که می شد، حاج آقا مروج از نجف تشریف می آوردند، حاج آقا آل غفور هم بودند و شب ها هم در مهمانخانه منزل ما می خوابیدند. قبل از این که حاج آقا مروج بیایند، هر کس می آمد و اظهار می کرد که می خواهد نوحه بخواند، پدرم می گفت: بنشین و بخوان و بعد هم بلند می شد و پولی به او می داد. بازاری ها به پدرم اعتراض کردند که چرا به این جور آدم ها پول می دهی؟ پدرم می گفت: اینجا خانه امام حسین (ع) است و نمی خواهم کسی از در خانه امام حسین (ع)

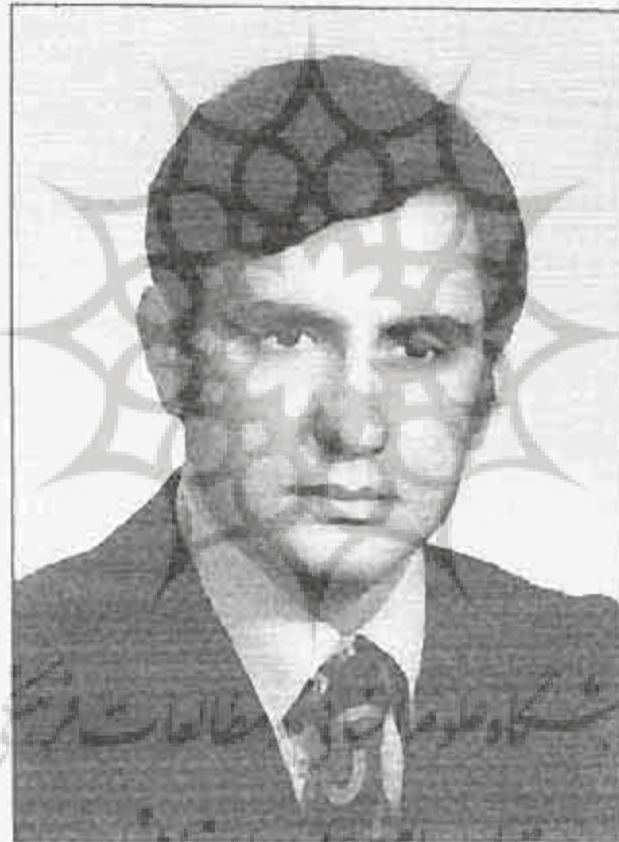
محروم برود. اینها گدا نیستند، من هم می خواهم کاری بکنند و بهانه ای بشود که پولی به آنها بدهم. **کنشیکان:** تصور ما این است که اولین جرقه های مددکاری و مهربانی با مردم را مرحوم پدرتان حاج سامی در ذهن شما زده اند.

دکتر سام آرام: واقعا همین طور است. پدرم به من می گفت: آقا جان! من مخفیانه و نیمه شب به نیازمندان کمک می کنم که نفهمند چه کسی به آنها کمک کرده، البته گاهی هم این قبیل کارها را به وسیله من و مخفیانه انجام می داد. یادم هست رو به روی خانه ما منزل یک روحانی بود که خانه شان نسبت به خانه های دیگر گود بود. آن زمان من شش یا هفت سال داشتم. پدرم نیم کیلو گوشت و یک کیلو برنج به من می داد و می گفت: برو در خانه حاج آقا را باز کن و اینها را داخل حیاط بگذار و بیا، طوری که نفهمند تو بودی. بعد می گفت: اگر نفهمند که چه کسی اینها را آنجا گذاشته، ده شاهی به تو جایزه می دهم. من هم همین کار را می کردم. در خانه حاج آقا همیشه باز بود، آهسته در را باز می کردم. مواد غذایی را توی حیاط می گذاشتم و بعد در را آهسته می بستم و دق الباب می کردم و به سرعت از آنجا دور می شدم که مرا نبینند. آن موقع بیشتر خانه ها برق نداشتند، اما خانه ما و مسجد برق داشت. بعد پدرم کارخانه برق آورد و به همه برق داد. کارخانه بیخ سازی و آرد را هم آورد.

کنشیکان: اشاره فرمودید که مرحوم پدرتان مغازه عطاری داشت، آیا طبابت هم می کردند؟

دکتر سام آرام: بله، پدرم به طبابت سنتی معروف بود. یادم هست، مردی به نام مش بهرام بود که در روستا روی زمین پدرم کار می کرد و گاو و گوسفندهای ما نزد او بود. یک روز مار به زانویش نیش می زد، او را با الاغ به بیمارستان شرکت نفت برده بودند، پزشک آنجا گفته بود: زهر وارد خونس شده و کار از کار گذشته، بعد او را پیش یک دکتر هندی می برند. او هم می گوید: این مرد زندگی اش تا دو روز دیگر تمام است، بپرید در همان ده بماند. مش بهرام می گوید: حالا که این طور است مرا ببرید پیش حاجی سامی تا از او حلالیت بطلبیم. به هر حال، او را پیش پدرم می آورند. مش بهرام یک پسر و یک دختر داشت. پدرم که حال و وضع او را می بیند می پرسد: مش بهرام چه شده؟ می گوید: حاجی حلالم کن! و بعد موضوع را برای پدرم تعریف می کند. پدرم به اطرافیان مش بهرام می گوید: مگر نمی گویند دکتر شرکت نفت و دکتر هندی او را جواب کرده اند، خوب، بگذارید بیاید در پستوی دکان من بمیرد، چرا می خواهید شبانه هفت هشت کیلومتر او را به ده ببرید. شاید توی راه بمیرد. به این

□ مادرم سواد قرآنی داشت و مکتب رفته بود. در منطقه و محله ای که زندگی می کردیم، مادرم حلال مشکلات بود، اصرار داشت که زندگی اش را خودش مدیریت کند و بسیاری از تجربیات زندگی فردی را ایشان به ما یاد می داد.



ترتیب، مش بهرام را نزد خودش نگه می دارد و مرتب به او شیر می خوراند، اما او شیر سفید را می خورد و مایع زردی بالا می آورد. پدرم محل نیش مار را می شکافت و جای گزیدگی را می مکد و آب دهانش را بیرون می ریزد و دارویی جوشانده درست می کند و به او می خوراند و یک داروی دیگری هم می سازد و روی محل گزش مار می گذارد و هر چهار ساعت آن را عوض می کند. البته دختر مش بهرام هم همانجا به پدرم کمک می کرده. خلاصه، ظرف مدت یک هفته پدرم آن مار گزیده را درمان می کند و او سوار الاغش می شود و به روستایش می رود. بعداً مش بهرام پیش دکتر هندی می رود و او از دیدنش تعجب می کند که چرا نمرده است! پیش دکتر شرکت نفت هم می رود. دکتر فرزام با تعجب می پرسد: چه کردی و چه کسی تو را درمان کرد؟ می گوید: حاجی سامی مرا معالجه کرد. دکتر فرزام گفته بود: این کار مثل معجزه است. تمام خون تو با زهر قاطی شده بود.

بعد که مرد روستایی این حکایت را برای پدرم نقل کرده بود، پدرم گفته بود: بی خود کردی اسم مرا آوردی، باید می گفتی خدا مرا شفا داد، حاجی سامی چه کاره است؟

کنشیکان: در حقیقت خودشان را نمی دیدند و یاد خداوند را در دل ها زنده می کردند.

دکتر سام آرام: پدر خانم برادرم حبیب رو به روی مغازه پدرما، کله پزی داشت. حبیب خیلی مذهبی و درس خوانده بود و پدر خانمش به حاج کله ای معروف بود. پدرم با حاج کله ای قرار گذاشته بود که به خانواده های بی بضاعت مجانی کله پاچه بدهد. خوب، بعضی ها فقیر بودند و پولی نداشتند. حاج کله ای در این موارد به پدرم نگاه می کرد و پدرم با اشاره به دست، گوش، چشم و سر خود به او می فهماند که به آن نیاز مند پاچه، بنا گوش، چشم یا یک دست کله پاچه کامل بدهد. آن زمان یک کله و چهار پاچه با همه چیزش، یک تومان بود. البته یک تومان هم آن موقع پول کمی نبود. بعد، شب که می شد «حاجی کله» به پدرم می گفت: مثلاً بابت آنچه اشاره یا سفارش کرده ای که به مردم نیازمند مجانی بدهم، ۱۰ یا ۱۲ تومان بدهکاری و پدرم این پول را می داد.

مرحوم پدرم یک مراسم مخصوصی داشت و آنجا برای نذر و نیاز توأم با دعا قربانی می کرد. من خواهر زاده نوجوانی داشتم به نام حمید که حالا مهندس است. او در آخرین روزهای عمر پدرم ۱۰ یا ۱۲ سال داشت و دچار بیماری سرطان شد و پدرم برای او مراسم قربانی را انجام می داد و بحمدالله بهبود پیدا کرد. حمید بعدها رشته تئاتر را تمام کرد و بعد به رشته معماری رفت و حالا از معماران خوب است. او در تئاتر برای اسنادش نمایشنامه ای به نام قربانی نوشته بود و من خبر نداشتم. آنجا تمام اتفاقاتی را که در خانه ما افتاده بود، نوشته و نقاشی کرده بود. عکس پدرم را هم کشیده بود که آستین ها را بالا زد در حالی که گوسفندی را برای ذبح آماده کرده، مشغول خواندن دعا و قرآن است. استاد خواهرزاده ام در دانشکده این موضوع را به صورت نمایش و فیلم می سازد. الان CD آن باید باشد. وقتی من این فیلم را دیدم گفتم: این مرد حالات و حرکاتش درست مثل بابای من است. پرسیدم نویسنده این فیلم چه کسی بوده؟ گفتند: حمید کرامتی و به این ترتیب فهمیدم که کار اوست.

یکی دیگر از جلوه های کار پدرم شرکت دادن مردم در کارهای خیر بود. او با این که برای ساختن مسجد، نیازی به کمک مردم نداشت، سعی می کرد آنها را در ساختن مسجد شرکت بدهد. به همین خاطر در حین ساختن مسجد، صندوقی آنجا

گذاشته بود تا هر کس هر قدر که می‌تواند کمک کند. مردم هم یک ریال، دو ریال و بیشتر کمک می‌کردند. حدود ۲۰ تومان جمع شده بود. آن زمان هزینه ساختن مسجد ۱۰۰ هزار تومان بود. برادرم یک روز به پدرم گفت: بابا! شما که برای این مسجد ۱۰ هزار و ۲۰ هزار تومان خرج می‌کنی، چه نیازی داشتی که این صندوق را گذاشته‌ای و آبروی ما را می‌بری؟ پدرم می‌گفت: آقا جان! بگذار مردم هم در کار خیر شریک ما باشند. او این فرهنگ را داشت. مرحوم پدرم هر سال در ماه مبارک رمضان تا روز بیست و سوم به مردم سحری می‌داد.

کشتگان: معمولاً افطاری می‌دهند!

دکتر سام آرام: پدرم سحری می‌دادند که مردم آن منطقه بیدار شوند و بیایند سحری بخورند و معمولاً از ۸ تا ۱۲ دیگ در محوطه باز کنار مسجد بار می‌گذاشتند البته، چند روز هم از نوزدهم تا بیست و سوم ماه مبارک رمضان افطاری هم می‌دادند. ماه محرم هم تا چهاردهم در مسجدی که خودش ساخته بود اما هرگز اجازه نداد اسمش روی آن باشد، مجلس روضه داشت. در کارهای اجتماعی هم همیشه پیشقدم بود و حکایاتش زیاد است. مثلاً یک بار که در بندرعباس سیل آمده بود، عده‌ای از بندری‌ها که کوچ کرده بودند، در یک منطقه‌ای آلودگی‌هایی ساخته بودند. آن طرف هم دره‌ای بود که سیل خانه‌های آنها را برده بود. پدرم در آنجا به هزینه خودش پل بزرگی زد که ماشین هم بتواند از روی آن عبور کند. از این نوع کارها زیاد داشت.

کشتگان: استاد! در صحبت هایتان

اشاره‌ای به کمک مرحوم پدرتان در نهضت ملی نفت و قیام اسلامی ۱۵ خرداد داشتید. خاطره سیاسی دیگری از آن مرحوم دارید؟

دکتر سام آرام: سال ۵۱ یا ۵۲ هم‌کلاسی به نام حسین صادقی داشتم که در بخش خصوصی فعالیت داشت. زمان شهید رجایی هم به وزارت خارجه رفت و بعد رئیس فروشگاه‌های قدس شد. این آقای صادقی در انجمن ضد بهائیت فعالیت می‌کرد و آدم مطلعی بود. بعد به آغا‌جاری می‌رود. آن زمان یک ایرانی که در خارج بوده، از طرف بهائیان به ایران و شرکت نفت می‌آید تا محافل بهائیان را شناسایی و ارزیابی کند. آن شخص وقتی در فرودگاه پیاده می‌شود تا با قطار به اهواز برود. افراد انجمن حجتیه که از این موضوع خبردار شده بودند، این شخص را دستگیر می‌کنند و حسین صادقی را به جای او در آغا‌جاری به محفل بهائیان می‌فرستند و عکس حسین صادقی را به جای آن شخص روی معرفی‌نامه الصاق می‌کنند. به این ترتیب، صادقی تمام عکس و اسناد بهائیان را به دست می‌آورد و آنها را در یک ساک می‌گذارد، اما وقتی می‌خواهد از آنجا خارج شود شناسایی

روستا به تهران می‌فرستند.

کشتگان: ماجرای ساک و اسناد و مدارک اش چه شد؟

دکتر سام آرام: پدرم ساک او را به من داد و گفت: تهران که می‌روی این ساک را هم با خودت ببر.

کشتگان: آن موقع می‌دانستید محتوای آن ساک چیست؟

دکتر سام آرام: خیر! اما وقتی از پدرم پرسیدم، گفت: آقا جان! کاغذ است. با خودت به تهران ببر تا خودم بیایم. من هم دیگر کنجکاو می‌نکردم. ساک را به تهران آوردم و بعد هم پدرم به تهران آمد. ساک را از من گرفت و به حسین صادقی داد. از آن به بعد دیگر حسین صادقی زندگی مخفی داشت. اما شب عروسی اش او را گرفتند و به زندان قصر بردند و بعد از سه چهار سال، اواخر سال‌های سقوط پهلوی، نمی‌دانم آزادش کردند یا از زندان فراری اش دادند. چون باز هم زندگی مخفی داشت. من آن موقع برای خواهرم خانه‌ای در خیابان چیحون اجاره کرده بودم و حسین صادقی به آنجا می‌آمد و خانمش را می‌دید. شبی هم که حزب جمهوری را منافقین منفجر کردند، من با حسین صادقی و شهید ارشاد با هم بودیم. آن شب من حال خوبی نداشتم و نفسم می‌گرفت. شهید ارشاد به من گفت: شما حالتان بد است، امشب به جلسه حزب نیایید، بعد با لحن خاصی گفت: امشب حزب میره رو هوا! کفتم از کجا می‌دانی؟ گفت: با حوادثی که می‌بینم و با کارهایی که منافقین انجام می‌دهند، امشب نوبت حزب است.

کشتگان: لطفاً در مورد شهید ارشاد کمی توضیح بفرمایید.

دکتر سام آرام: شهید ارشاد رئیس دانشکده ما بود و فکر روشنی داشت. آن شب برادر حسین صادقی هم که در رشت معلم بود به تهران آمده بود که برادرش حسین را ببیند و حسین صادقی او را هم به جلسه حزب جمهوری برده بود که همانجا شهید شد. حسن اجاره‌دار هم که شهید شد همسایه ما بود، ۳۰ سال یا هم در خیابان خواجه نظام که حالا شهید اجاره‌دار شده، همسایه بودیم و هنوز هم آنجا هستیم. برادر این شهید یعنی ابو الفضل اجاره‌دار هم که مجروح شده بود دبیر امنیت ملی کشور شد، شاگرد من بود. امام جماعت مسجد محل ما قبل از انقلاب، حاج آقا کبیر بود، بعد آقای صانعی به جای ایشان آمد و در مسجد کاظمین نماز می‌خواند.

کشتگان: استاد! شما کتاب «فقر

عاطفی» را به پدر و مادرتان تقدیم کرده‌اید. کسانی که به تعبیر شما زمینه‌های رشد عاطفی‌تان را فراهم آوردند و گرما بخش خانه و خانواده بودند. در این گفت‌وگو به نقش مرحوم پدرتان اشاره‌های جالبی داشتید،

را رابطه من با پدرم یک رابطه عمیق فرهنگی بود. وقتی می‌خواستم برای ادامه تحصیل به آمریکا بروم، به من گفت: آقا جان! هر جا برای علم می‌روی خداوند پشتیبانت باشد. ولی برگرد به مملکت خودت.

می‌شود و می‌فهمند که او از انجمن حجتیه است. به هر حال، صادقی از دست بهائیان می‌گریزد و در آغا‌جاری به مغازه پدرم پناه می‌برد، خودش را معرفی می‌کند و می‌گوید: من دوست و هم‌کلاس پسر شما عزت‌الله هستم و داستان عکس و اسناد بهائیان را برای پدرم تعریف می‌کنم. پدرم با دلسوزی می‌اندیشد که این جوان مثل حضرت مسلم در این شهرتها و غریب است، بنابراین او را در یکی از پستوهای مغازه اش که محل عبادت و استراحت گهگاهی اش بوده می‌برد و پنهان می‌کند. آنجا تحت پوشش و دستشویی هم داشت. ساک او را هم داخل عطاری اش پنهان می‌کند، چون ساواک و شهربانی پس از آن واقعاً در تعقیب او بودند. مادرم می‌گفت: سه شب پشت سرهم پدرت با ناراحتی به خانه می‌آمد و هر شب بعد از نماز از یک نفر می‌خواست که برایش روضه مسلم بن عقیل را بخواند. بعد خودش می‌نشست و تا نیمه شب گریه می‌کرد. مادرم می‌گفت: روز سوم پیش او رفتم و گفتم: حاجی! تو به حالی شده‌ای؟ چرا به من نمی‌گویی؟ حاجی گفت: خانم چیزی نیست. من گفتم: آخر چرا سه شب است مرتب می‌گویی روضه مسلم بن عقیل را برایت بخوانند. مادرم گفت: حاجی به گریه افتاد و گفت: خانم! کسی عین مسلم بن عقیل به من پناه آورده و من داخل پستوی مغازه از او نگهداری می‌کنم و نمی‌دانم عاقبت این کار چه می‌شود؟ بالاخره آن شخص را پدرم نیمه شبی به کمک دوستانش فراری می‌دهند و به عنوان فردی از عشایر با لباس عشایری از جاده‌ای فرعی به روستایی می‌فرستند و به این ترتیب حسین صادقی را از آن

لطفاً در مورد مادرتان هم توضیح بفرمایید.

دکتر سام آرام: مادرم هم همین طور بود. او سواد قرآنی داشت و مکتب رفته بود. در منطقه و محله ای که زندگی می کردیم، به ایشان «زن حاجی» می گفتند. مادرم حلال مشکلات بود.

خانم ها مرتب به خانه ما می آمدند و در مورد مسایلی که داشتند با او سوال و جواب می کردند. مرحوم مادرم زندگی با امکاناتی داشت. در آن قسمتی از خانه که خودمان زندگی می کردیم خدمه داشت، با این حال، کارهای منزل را خودش انجام می داد و مثل همه مادران غذا می پخت؛ اما غذای کارگران و کارمندان مغازه های پدرم به عهده کسان دیگری بود.

مادرم اصرار داشت که زندگی اش را خودش مدیریت کند. بسیاری از تجربیات زندگی فردی را ایشان به ما یاد می داد.

کنشگران: استاد! اجازه بفرمایید در مورد ادامه تحصیلاتان هم پرسش هایی داشته باشیم و این که چرا و چگونه به رشته مهندسی رفتید؟

دکتر سام آرام: من به این رشته علاقه داشتم و قبول شده بودم. از طرفی قرار بود به ژاپن اعزام شوم. تصمیم گرفتم در این مورد، با پدرم مشورت کنم. آن زمان بایستی با اجازه به اتاق پدر و یا مادر می رفتم. آنها هر کدام اتاق جداگانه ای هم داشتند. خلاصه اجازه گرفتم و پیش پدر رفتم و گفتم: آقا جان! من می توانم برای ادامه تحصیل دو جا بروم، یکی را که خود شما می دانی و آن رشته مهندکاری است، از طرفی از طرف شرکت نفت می توانم به ژاپن هم اعزام شوم.

پدرم گفت: مهندکاری از نوکری دولت بهتر است. اگر به ژاپن بروی انوقت باید نان آن سگ باز را بخوری. منظورش رئیس شرکت نفت خوزستان بود.

کنشگران: ماجرای سگ بازی رئیس شرکت نفت چه بوده است؟

دکتر سام آرام: پدرم نفوذ اجتماعی زیادی داشت و دوستان فراوانی در بین افراد صاحب نفوذ داشت. مثلاً مرحوم آقای لطف و مضان ناس رئیس شرکت نفت کل خوزستان از دوستان پدرم بود. وقتی دیپلم گرفتم به مرحوم پدرم گفتم: یک عده را دارند با پارتنری بازی به ژاپن می فرستند. شما هم مضان نیا را می شناسی، بیا پیش او برویم و سفارش کرد که مرا هم به ژاپن بفرستد. گفت: آقا جان! مرا پیش این قبیل آدم ها نبر. من اصرار کردم و خلاصه پذیرفت. اول به او تلفن کردیم. مضان نیا از پدرم خیلی استقبال کرد و گفت: حاجی! چطور شده که یادی از ما کرده ای؟! تشریف بیاورید منزل وقتی به خانه او

□ کیهان فرهنگی: در آموزشگاه آموزشی شاد کارهایتان چقدر بود؟

دکتر سام آرام: اگر ما می خواستیم فهرستی از درس ها را تغییر بدهیم، خارجی ها باید این تغییرات را تایید می کردند تا ما اجرا کنیم. ولی بعد از انقلاب، همه کارها را خودمان انجام می دهیم.



رفتم، نوری استخرا بود، ما را که دید بیرون آمد و حوله ای روی دوشش انداخت و در حالی که خیس آب بود با پدرم احوالپرسی کرد. بعد همینطور که نشسته بود، سگ بزرگی که داشت، آمد و خودش را در بغل او انداخت. پدرم از این کار او خوشش نیامد. گفت: آقای رمضان نیا! من کاری با شما ندارم. این پسر من دیپلم ریاضی گرفته و نفر دوم شده ولی به دلیل تصادف مادرش نتوانسته در کنکور مهندسی قبول شود، من خواهد با این گروهی که به ژاپن می فرستید به آنجا برود. شما یک کاری در شرکت نفت به او بدهید.

مرحوم رمضان نیا گفت: حاجی! حیف است که این جوان در شرکت نفت کار کند، می فرستمش ژاپن تا مهندس پتروشیمی بشود. بادداشته هم برای این کار به من داد.

بعد که از خانه رمضان نیا بیرون آمدیم، پدرم گفت: آقا جان! تو اگر بخواهی به ژاپن بروی، آن وقت می خواهی نان این سگ باز را بخوری که با

بدن و حوله خیس آن سگ را توی بغل گرفته بود. بیا و به همین رشته مهندکاری برو که کمکی هم به فقرا و نیازمندان است. حتی گفت: آقا جان! در آینده کمک به نیازمندان هم دیگر به این راحتی نیست و نیاز به علم دارد اگر لازم است به آمریکا هم بروی برو و این علم را یاد بگیر.

من حرف پدرم را گوش کردم و به این رشته آمدم دوستان من که به ژاپن رفتند، مهندس پتروشیمی شدند و ده پانزده سال پیش بازنشسته شدند و حالا توی پارک ها می نشینند.

البته آنها هم زحمت کشیدند و خدمت کردند ولی خداوند کمک کرد و من از برکت این انتخاب، استاد دانشگاه شدم.

کنشگران: فرزندان دیگر پدرتان هم با ایشان در کارها مشورت می کردند؟

دکتر سام آرام: رابطه من با پدرم یک رابطه خیلی عمیق فرهنگی بود و از این گونه مشورت ها با پدرم زیاد داشتم. البته، ایشان هم نسبت به من علاقه عجیبی داشت. وقتی می خواستم برای ادامه تحصیل به آمریکا بروم، پدرم مشغول خواندن قرآن بود. به من گفت: آقا جان! هر جا برای علم می روی خداوند پشتیبانت باشد، ولی برگرد به مملکت خودت.

یادم هست قبل از این که به آمریکا بروم در زمان انورسادات ۱۵ روز در قاهره و اسکندریه بودم. بعد مدتی هم به لبنان و یونان رفتم تا برای سفر به آمریکا آماده شوم. در آمریکا به دانشگاه کلیولند رفتم. آنجا بعد از حدود دو ماه دوری از خانواده، نامه ای به پدرم، نوشتم و توضیح دادم که عبدالناصر در مصر برای کشورش چه کارهایی کرده است - البته ساواک این قسمت ها را از نامه

من پاک کرده بود - جوایی که پدرم به من داد خیلی جالب بود. معمولاً پدرم نامه هایی را که برای فرزندان می نوشت، با عبارت «نور چشم عزیزم» شروع می کرد ولی برای من نوشته بود: نامه تو همانند پیراهن یوسف که به یعقوب رسید، چشمان مرا روشن کرد. بعد شعری از سعدی نوشته بود که:

خبرت خراب تر کرد جراحی جدایی
چو خیال آب روشن که به تشنگان نمایی
کنشگران: این شدت علاقه ایشان به شما و ادبیاتی که به کار برده اند جالب است. پیداست که به ادبیات فارسی هم علاقه و آشنایی داشتند.

دکتر سام آرام: پدرم، هم ادیب بود و هم طبیب. معروفترین عطار آغا جاری بود. الآن هم برادرم عطاری اش را اداره می کند. این حرفه نسل در نسل از زمان جدمان که طبیب کریم خان زند بوده، همینطور در خانواده ما مانده است. جر این، پدرم مهارت هایی مثل نجاری، بنایی و آهنگری را هم به

ما منتقل می کرد. به هر حال، در ادامه آن نامه برایم نوشته بود: درست است که آنجا دچار مشکل شده ای، اما من به تو گفته بودم که چگونه باید با بیگانگان زندگی و سلوک کنی. آخر پدرم خودش مدت ها برای کار تجارت در عراق بود.

کنشنگان: پدرمان نامه ادیبانه ای برای شما نوشته بود.

دکتر سام آرام: بله. بعد هم این شعر را نوشته بود: ما را غم تو برد به سودا تو را که برد بعداً که به اشعار سعدی نگاه کردم دیدم سعدی می گوید:

سودامیز که آتش غم در دل تو نیست
ما را غم تو برد به سودا تو را که برد
و در انتها می سراید:

سعدی نه مرد بازی شطرنج عشق توست
دستی به کام دل ز سپهر دغا که برد

به هر حال خمیر مایه ای که پدرم به ماداد، بحمدالله جوشان و فزاینده بود و من هم سعی می کنم آن مایه ها را به فرزندان و دانشجویانم منتقل کنم و در کلاس هایم همیشه از پدرم مثال می آورم.

کنشنگان: پدر و مادران چه سالی به رحمت خدا رفتند؟

دکتر سام آرام: پدرم در فروردین ۱۳۵۵ فوت کرد و مادرم هم در فروردین ۱۳۶۰ در همدان به رحمت خدا رفت. مادرم در بمباران همدان بیهوش شد، او را به آغاچاری بردیم، حدود چهارماه در حالت کما بود، بعد حالش موقتاً خوب شد، اما یکبارہ فوت کرد. خانه ما هنوز در اهواز است اما حالا به همسر دوم پدرم تعلق دارد. من سالی یک بار به انجامی روم و یک شب در همان اتاقی که متولد شده ام روی همان زمین می خوابم و کلی انرژی می گیرم.

کنشنگان: استاد! در رشته مددکاری در چه مقطعی پایان نامه داشتید؟

دکتر سام آرام: ما آن زمان از دوره فوق دیپلم تا مرحله دکتری پایان نامه داشتیم.

کنشنگان: لطفاً به ترتیب در مورد پایان نامه های تحصیلی تان توضیح بفرمایید.

دکتر سام آرام: پایان نامه فوق دیپلم من در آن زمان «بررسی وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی روستای عبدال آباد شهریار» بود. پایان نامه لیسانس من زاجع به مسایل کارگران جوان در کارخانه ارج تهران بود. پایان نامه فوق لیسانس من با راهنمایی استاد خوبی به نام سیاوش امینی که از اساتید دانشگاه تهران و از روان شناسان به حقی بود که همه قبولش داشتند و حالا هم در آلمان زندگی می کنند. ایشان وقتی رساله فوق دیپلم مرا دید گفت: از سال ۴۶ که شما این کار را انجام داده اید هفت سال گذشته است، شما این هفت سال ملی شده را با شرایط آن



دکتر سام آرام، پدر دکتر سام آرام

□ پدرم در نهضت ملی نفت در زمان دکتر مصدق و در جریان قیام ۱۵ خرداد به نهضت حضرت امام خمینی (ره) کمک مالی می کرد و در این راه مشکلاتی هم برایش پیش آمد.

دوره مقایسه کنید ببینید چه تغییراتی اتفاق افتاده است. من چون برای کارورزی مرتب به آن روستا می رفتم از تحولاتش آگاه بودم. به همین خاطر مدتی در آن روستا ماندم و جزء به جزء تغییرات را از نظر فرهنگی، اقتصادی، فیزیکی و کارپروری اندازه گیری کردم و چون به آن محیط آشنا بودم، کار خوبی شد و تحولات آن دوره هفت ساله را نشان می داد. من یک پایان نامه فوق لیسانس هم در آمریکا گذراندم.

کنشنگان: موضوع آن چه بود؟

دکتر سام آرام: راجع به اثرات اصلاحات ارضی زمان شاه بر زندگی روستاییان بود که قسمت منفی آن در آمریکا چاپ شد و همینطور یک مقاله هم در مورد برنامه های رفاه اجتماعی نیکسون در آمریکا چاپ کردم که در یک روزنامه انگلیسی چاپ شد و بعدها گفتند روی آن کار کنم. این مقاله راجع به یک بعدی بودن برنامه های رفاه اجتماعی در آمریکا بود و من آنجا گفته بودم که شما باید به ابعاد اجتماعی این کمک ها هم فکر کنید. چون فقرا به محبت هم

نیاز دارند و تنها پول کارساز نیست. آخر در آمریکا کمک ها به این صورت بود که یک درجه کوچکی را می گشودند تا مردم به نوبت ببینند کمک بگیرند، در حالی که ما ایرانی ها می گوئیم کمک ها باید جنبه عاطفی هم داشته باشد. به هر حال، آن هم یک رساله بود، ولی رساله اصلی دکتری من در ایران نوشته شد. بعد یک پذیرش هم داشتم، رفتم در دانشگاه شیراز مستقر شدم و بعد به خاطر انقلاب به تهران برگشتم. اولین دوره دکتری جامعه شناسی که در ایران دایر شد، دو نفر قبول شدند، یکی من و دیگری همکار ما خانم دکتر جارااللهی.

کنشنگان: موضوع رساله دکتری تان چه بود؟

دکتر سام آرام: موضوعش درباره مسایل سالمندان و خانواده و عنوانش «چگونگی پذیرش سالمندان ایران در خانواده» بود.

کنشنگان: استاد! سال ها پیش مقاله ای از جناب عالی در یکی از نشریات دانشگاهی در مورد «غرب خانه» یا «غرب خانه در یکی از عشایر ایران خواندم که بسیار جالب و در عین حال غم انگیز بود. این که عشایر هنگام کوچ پیرها یا بیمارانشان را در شکاف کوهی، غاری یا آلودگی با مقداری غذا و آب جامی گذاشتند و به راه خود ادامه می دادند و در بازگشت اگر زنده مانده بود او را همراه خودشان می بردند و اگر مرده بود، همانجا گورش بود.

دکتر سام آرام: اتفاقاً آنچه که در جریان رساله من پیش آمد همین موضوع بود. اساتیدی که از من دفاع می گرفتند ۹ نفر بودند. گفتند: همین یک موضوعی که شما کشف کرده اید که در گذشته عشایر ایران پیرهایشان را سرراه می گذاشتند مگر این که پول داشته باشند، برای تأیید رساله شما کافی بود.

کنشنگان: لطفاً ضمن ارایه تاریخچه کوتاهی از تشکیل مددکاری اجتماعی در ایران و تحولات آن، درباره بنیانگذار، پیشتان و «پدر» این دانش در ایران توضیح بفرمایید.

دکتر سام آرام: کسی که این حرفه را در ایران ایجاد کرد و در حقیقت بنیانگذار این رشته است، خانم ستاره فرمانفرمایان است. ایشان قبلاً از طرف سازمان ملل در عراق بود، بعد به ایران دعوت شد و این پروژه را ارائه داد. البته سازمان یونسکو، یونسف و شرکت نفت وقت هم کمک کردند و مدرسه مددکاری تحت عنوان «آموزشگاه عالی مددکاری اجتماعی» سال ۱۳۳۷ در ایران شروع به کار کرد.

کنشنگان: در آن زمان، آموزشگاه عالی مددکاری تا چه سطحی به دانشجویان مدرک

می داد؟

دکتر سام آرام: ابتدا تا دوره فوق دیپلم مدرک می داد و پنج تا شش دانشجو می گرفتند. سال ۴۶ تعداد دانشجویان به ۸۰ نفر رسید و با امکاناتی که داده شد ساختمان جدیدی هم دایر کردند.

وقتی دوره ما تمام شد، بعضی از فوق دیپلم ها را که معدلشان بالا بود به دوره لیسانس آوردند.

بعدها این عده در دانشگاه علامه طباطبائی ادغام شدند. البته، بعدها کسان دیگری هم جذب شدند.

سال ۶۳ و ۶۴ آقای دکتر زاهدی اصل که ۱۴ سال در دانشگاه تهران مددکار بودند، به دانشگاه آمدند و

بعد به ترکیه رفتند و فوق دکتری مدیریت اجتماعی گرفتند. همین طور دیگرانی هم بودند که کمک

کردند. کسانی مثل آقای شریفیان که در روش شناسی کار کردند تا این رشته متحول شود. شاید ۱۰ یا ۲۰ نفر از خانم ها و آقایان هم عضو هیأت علمی بودند.

کتابخانه: در حال حاضر در دانشکده مددکاری، مشاوران خارجی هم حضور دارند؟

دکتر سام آرام: خیر، اما قبل از انقلاب دانشکده دیگری بود به نام دانشکده عالی آموزش عالی که نوعی مددکاری برای کودکان بزهکار بود و من هم مدتی معاون آموزشی آنجا بودم. بعد، از یونسکو بورس گرفتم و به دانمارک و انگلیس رفتم و تخصص گرفتم. طرح هایی هم ارائه دادم و مقالاتی هم در آن موارد نوشتم و این دانشکده هم در دانشکده علامه متوقف شد.

کتابخانه: در آموزشگاه عالی آموزش عالی، کسانی هم از طرف یونسکو حضور داشتند؟

دکتر سام آرام: بله، در آن دانشکده، یونسکو با ما همکاری می کرد و فرانسوی ها مشاور بودند. قبل از انقلاب، وقتی مادر هیأت علمی بودیم، همیشه چندین مشاور خارجی از یونسکو، یونیسف و سازمان ملل، یا از دانشگاه های مرتبط با آنها مثل دانشگاه میشیگان حضور داشتند.

کتابخانه: در آموزشگاه عالی آموزش عالی، کسانی هم از طرف یونسکو حضور داشتند؟

دکتر سام آرام: بله، در آن دانشکده، یونسکو با ما همکاری می کرد و فرانسوی ها مشاور بودند. قبل از انقلاب، وقتی مادر هیأت علمی بودیم، همیشه چندین مشاور خارجی از یونسکو، یونیسف و سازمان ملل، یا از دانشگاه های مرتبط با آنها مثل دانشگاه میشیگان حضور داشتند.

کتابخانه: میزان استقلال عملی شما در کارهایتان آن زمان چقدر بود؟

دکتر سام آرام: اگر ما می خواستیم فهرستی از درس ها را تغییر بدهیم، خارجی ها باید این تغییرات را تایید می کردند تا ما اجرا کنیم. ولی بعد از انقلاب، همه کارها را خودمان انجام می دهیم، همین حالا هر مسأله ای پیش بیاید به ما ارجاع می کنند.

کتابخانه: منظور از هر جا، شامل مؤسسات و سازمان های دولتی هم هست؟

دکتر سام آرام: بله، مثلاً وزارت رفاه، بنیاد شهید، وزارت کار، فرمانداری ها، شهرداری ها و وزارت خانه های دیگر از جمله بنیاد مسکن، وزارت راه و ترابری، آستان قدس رضوی، هر کدام مسأله ای

دکتر سام آرام: بله، در آن دانشکده، یونسکو با ما همکاری می کرد و فرانسوی ها مشاور بودند. قبل از انقلاب، وقتی مادر هیأت علمی بودیم، همیشه چندین مشاور خارجی از یونسکو، یونیسف و سازمان ملل، یا از دانشگاه های مرتبط با آنها مثل دانشگاه میشیگان حضور داشتند.

کتابخانه: میزان استقلال عملی شما در کارهایتان آن زمان چقدر بود؟

دکتر سام آرام: اگر ما می خواستیم فهرستی از درس ها را تغییر بدهیم، خارجی ها باید این تغییرات را تایید می کردند تا ما اجرا کنیم. ولی بعد از انقلاب، همه کارها را خودمان انجام می دهیم، همین حالا هر مسأله ای پیش بیاید به ما ارجاع می کنند.

کتابخانه: منظور از هر جا، شامل مؤسسات و سازمان های دولتی هم هست؟

دکتر سام آرام: بله، مثلاً وزارت رفاه، بنیاد شهید، وزارت کار، فرمانداری ها، شهرداری ها و وزارت خانه های دیگر از جمله بنیاد مسکن، وزارت راه و ترابری، آستان قدس رضوی، هر کدام مسأله ای

دکتر سام آرام: بله، در آن دانشکده، یونسکو با ما همکاری می کرد و فرانسوی ها مشاور بودند. قبل از انقلاب، وقتی مادر هیأت علمی بودیم، همیشه چندین مشاور خارجی از یونسکو، یونیسف و سازمان ملل، یا از دانشگاه های مرتبط با آنها مثل دانشگاه میشیگان حضور داشتند.

کیهان فرهنگی: آیا تاکنون نظریه ای ایرانی اسلامی در مورد مددکاری اجتماعی از طرف شما یا دیگر دانشمندان این رشته ارائه شده است؟

دکتر سام آرام: مقالاتی که من از سال ۶۳ در مجله رشد معلم نوشتم، در حقیقت آغاز بومی سازی مددکاری اجتماعی است.

در رابطه با مددکاری پیدا می کنند، به ما مراجعه می کنند و مشکل آنها را مردمان حل می کنیم، بخصوص در مدتی که بنده رئیس دانشکده هستم.

کتابخانه: لطفاً از پیشسازان و پیشگوتان این رشته هم ذکری بفرمایید.

دکتر سام آرام: اما کسانی که پای این رشته زحمت کشیدند و از پیشسازان و پیشگوتان این رشته

محسوب می شوند، یکی مرحوم دکتر علی اصغر سلطانی بود که چندین کتاب نوشت و در زمان پانزدهشتگی هم، هفته ای یک روز تدریس داشت و زحمات بعد از انقلاب این رشته را هم به دوش کشید.

دیگری، آقای دکتر محسن قندی بود که او هم از کسانی است که قبل از انقلاب کتاب مددکاری اجتماعی را با روش های سنتی نوشت که هنوز هم این کتاب، مرجع است. آقای دکتر قندی تحولات رشته مددکاری اجتماعی را از سال ۳۷ تا سال ۶۰ در آن کتاب توضیح داده است و در حال حاضر هم در خارج از کشور، علوم تربیتی را تدریس می کنند.

البته، بعدها کسان دیگری هم جذب شدند.

کتابخانه: البته جناب عالی، فروتنی و بزرگواری می فرمایید و اسمی از خودتان نمی برید و از نقش مؤثرتان در این رشته حرفی نمی زنید. ولی در همان کتاب «پیشگامان مددکاری اجتماعی در ایران» خانم بینش پور نوشته اند که ۳۸ سال پیش، سه ماه تحت سرپرستی شما و آقای فردی راد در استان چهارمحال و بختیاری همراه ۹ دانشجوی دیگر، کار جامعه ای انجام می داده اند.

دکتر سام آرام: به نظر من، پدر مددکاری عملی در ایران آقای دکتر سیداحمد حسینی است. اما اگر کار نظری، تحولات علمی و بومی سازی این رشته را در ایران در نظر داشته باشید، بنده این کار را کرده ام.

کتابخانه: استاد! همان طور که مستحضرب، غالباً موضوع «بومی سازی» با «اسلامی سازی» خلط می شود. جناب عالی بیشتر از هر کسی درباره بومی سازی مددکاری اجتماعی کار کرده اید و کتاب و مقاله نوشته اید، در حالی که بومی سازی روی عرف و عادت و نیازهای اجتماعی ایران و احیاناً راه حل های مردمی تکیه دارد، اسلامی سازی، عرضه و تطبیق علوم جدید به قرآن و حدیث است و این که کارشناسان اسلامی روی آن نظر بدهند. این کار دقیقاً اسلامی کردن یا عرضه به اسلام است. هر جا هم که اسلام پاسخی نداشته باشد، مثلاً در مورد سلامت جسمی، از تحقیقات و تجربیات انسان مبتنی بر فطرت انسانی و الهی مدد می گیریم که مورد تایید اسلام هم هست.

دکتر سام آرام: این موضوعی مهم و آرمانی است و امیدواریم زمانی توفیق این کار را با مطالعات اسلامی و همکاری با حوزه های علمیه پیدا کنیم.

کتابخانه: همکاری مسوولان دانشگاه شما با بومی سازی دانش ها در چه حد است؟

دکتر سام آرام: خوشبختانه از پارسال دانشگاه علامه طباطبائی، بودجه ای خاص و ۵۰ میلیون تومانی را برای بومی سازی رشته های علوم انسانی اختصاص داده است و رئیس دانشگاه - حاج آقا

دکتر سام آرام: بله، در حقیقت ما بعد از خانم فرمانفرمایان بودیم. منتهی جمعی از اساتید از جاهای مختلف مأمور به تدریس در آنجا بودند.

اینها غیر از کسانی بودند که به عنوان هیأت علمی استخدام شدند. مثلاً آقای دکتر محسن قندی از آموزش و پرورش و آقای دکتر سلطانی از شرکت نفت مأمور بودند. من و آقای دکتر سیداحمد حسینی جزو اولین اساتذاتی بودیم که آنجا استخدام شدیم.

بعد، من در بورس قبول شدم و دنبال تخصص مددکاری رفتم، اما دکتر حسینی همین جا ماند.

متأسفانه آقای دکتر حسینی کتابی ندارند. تنها یک کتاب در زمان انقلاب نوشتند که زیر چاپ ماند و منتشر نشد، اما چند مقاله دارند. من ۱۰ کتاب و صد و اندی مقاله نوشته ام.

کتابخانه: از نظر خودتان، اگر خانم فرمانفرمایان را بنیانگذار این رشته در ایران بدانیم، پدر مددکاری اجتماعی در ایران چه کسی است؟

دکتر سام آرام: به نظر من، پدر مددکاری عملی در ایران آقای دکتر سیداحمد حسینی است. اما اگر کار نظری، تحولات علمی و بومی سازی این رشته را در ایران در نظر داشته باشید، بنده این کار را کرده ام.

کتابخانه: استاد! همان طور که مستحضرب، غالباً موضوع «بومی سازی» با «اسلامی سازی» خلط می شود. جناب عالی بیشتر از هر کسی درباره بومی سازی مددکاری اجتماعی کار کرده اید و کتاب و مقاله نوشته اید، در حالی که بومی سازی روی عرف و عادت و نیازهای اجتماعی ایران و احیاناً راه حل های مردمی تکیه دارد، اسلامی سازی، عرضه و تطبیق علوم جدید به قرآن و حدیث است و این که کارشناسان اسلامی روی آن نظر بدهند. این کار دقیقاً اسلامی کردن یا عرضه به اسلام است. هر جا هم که اسلام پاسخی نداشته باشد، مثلاً در مورد سلامت جسمی، از تحقیقات و تجربیات انسان مبتنی بر فطرت انسانی و الهی مدد می گیریم که مورد تایید اسلام هم هست.

دکتر سام آرام: بله، در آن دانشکده، یونسکو با ما همکاری می کرد و فرانسوی ها مشاور بودند. قبل از انقلاب، وقتی مادر هیأت علمی بودیم، همیشه چندین مشاور خارجی از یونسکو، یونیسف و سازمان ملل، یا از دانشگاه های مرتبط با آنها مثل دانشگاه میشیگان حضور داشتند.

کتابخانه: در آموزشگاه عالی آموزش عالی، کسانی هم از طرف یونسکو حضور داشتند؟

دکتر سام آرام: بله، در آن دانشکده، یونسکو با ما همکاری می کرد و فرانسوی ها مشاور بودند. قبل از انقلاب، وقتی مادر هیأت علمی بودیم، همیشه چندین مشاور خارجی از یونسکو، یونیسف و سازمان ملل، یا از دانشگاه های مرتبط با آنها مثل دانشگاه میشیگان حضور داشتند.

کتابخانه: میزان استقلال عملی شما در کارهایتان آن زمان چقدر بود؟

دکتر سام آرام: اگر ما می خواستیم فهرستی از درس ها را تغییر بدهیم، خارجی ها باید این تغییرات را تایید می کردند تا ما اجرا کنیم. ولی بعد از انقلاب، همه کارها را خودمان انجام می دهیم، همین حالا هر مسأله ای پیش بیاید به ما ارجاع می کنند.

کتابخانه: منظور از هر جا، شامل مؤسسات و سازمان های دولتی هم هست؟

دکتر سام آرام: بله، مثلاً وزارت رفاه، بنیاد شهید، وزارت کار، فرمانداری ها، شهرداری ها و وزارت خانه های دیگر از جمله بنیاد مسکن، وزارت راه و ترابری، آستان قدس رضوی، هر کدام مسأله ای

دکتر سام آرام: بله، در آن دانشکده، یونسکو با ما همکاری می کرد و فرانسوی ها مشاور بودند. قبل از انقلاب، وقتی مادر هیأت علمی بودیم، همیشه چندین مشاور خارجی از یونسکو، یونیسف و سازمان ملل، یا از دانشگاه های مرتبط با آنها مثل دانشگاه میشیگان حضور داشتند.

کتابخانه: میزان استقلال عملی شما در کارهایتان آن زمان چقدر بود؟

دکتر سام آرام: اگر ما می خواستیم فهرستی از درس ها را تغییر بدهیم، خارجی ها باید این تغییرات را تایید می کردند تا ما اجرا کنیم. ولی بعد از انقلاب، همه کارها را خودمان انجام می دهیم، همین حالا هر مسأله ای پیش بیاید به ما ارجاع می کنند.

کتابخانه: منظور از هر جا، شامل مؤسسات و سازمان های دولتی هم هست؟

دکتر سام آرام: بله، مثلاً وزارت رفاه، بنیاد شهید، وزارت کار، فرمانداری ها، شهرداری ها و وزارت خانه های دیگر از جمله بنیاد مسکن، وزارت راه و ترابری، آستان قدس رضوی، هر کدام مسأله ای

دکتر سام آرام: بله، در آن دانشکده، یونسکو با ما همکاری می کرد و فرانسوی ها مشاور بودند. قبل از انقلاب، وقتی مادر هیأت علمی بودیم، همیشه چندین مشاور خارجی از یونسکو، یونیسف و سازمان ملل، یا از دانشگاه های مرتبط با آنها مثل دانشگاه میشیگان حضور داشتند.

کتابخانه: میزان استقلال عملی شما در کارهایتان آن زمان چقدر بود؟

دکتر سام آرام: اگر ما می خواستیم فهرستی از درس ها را تغییر بدهیم، خارجی ها باید این تغییرات را تایید می کردند تا ما اجرا کنیم. ولی بعد از انقلاب، همه کارها را خودمان انجام می دهیم، همین حالا هر مسأله ای پیش بیاید به ما ارجاع می کنند.

کتابخانه: منظور از هر جا، شامل مؤسسات و سازمان های دولتی هم هست؟

دکتر سام آرام: بله، مثلاً وزارت رفاه، بنیاد شهید، وزارت کار، فرمانداری ها، شهرداری ها و وزارت خانه های دیگر از جمله بنیاد مسکن، وزارت راه و ترابری، آستان قدس رضوی، هر کدام مسأله ای

شریعتی - هم آمادگی همه نوع همکاری را دارند.
کنشگران: آیا تاکنون نظریه ای ایرانی اسلامی در مورد مددکاری اجتماعی از طرف شما یا دیگر دانشمندان این رشته ارائه شده است؟

دکتر سام آرام: مقالاتی که من از سال ۶۳ در مجله شد معلم نوشتم، در حقیقت آغاز بومی سازی مددکاری اجتماعی است: بعداً تعدادی از آن مقالات را در کتاب مددکاری فردی آوردم. اگر آن مقالات را مطالعه بفرمایید، موجه می شوید که «کیس ها» ایرانی، بومی و در عین حال علمی است. از آمریکا هم کسانی آمدند و این کتاب را تهیه کردند.

برخی از این کیس ها در دانشگاه نیوجرسی ارائه می شود. برای آنها جالب است که بدانند در ایران به چه شکل مددکاری می شود. کتاب مددکاری گروهی من هم بخش دیگری از این موضوع است. عمده تجربیات مددکاری من در ایران است که از سال ۵۹ هیأت علمی را سرپرستی می کردم. آن زمان در سراسر روستاهای ایران کار می کردیم. آخرین بخش این کتاب، بخش «مددکاری اجتماعی در اسلام» است. نمی خواهم بگویم خیلی قوی است ولی در حد توانایی ام بود. خدا رحمت کند شهید ارشاد را که همت کرد و این کتاب را به چاپ رساند.

کنشگران: همان طور که می دانید غربی ها از دوران مشروطه به این سو با واژه های مبهم یا چند منهومی که تعاریف روشن و حد و مرز مشخصی نداشته اند، ما را فریفته اند. یکی از این واژه ها «Development» است که توسعه ترجمه کرده ایم و هنوز نزد هر کسی مفهوم خاصی دارد. عنوان چند مقاله شما هم با همین عبارت شروع می شود، مثلاً توسعه روستایی و از این قبیل، در آن مقالات چه تعریفی از توسعه مدنظر تان بوده است؟

دکتر سام آرام: من تعریفم از توسعه، توسعه انسانی است. معتقدم برای توسعه جامعه، این نیروی انسانی است که باید توسعه پیدا کند. اجازه بدهید یک مثال عینی برایتان بزنم: یک سال پس از جنگ، ما فعالیت های زیادی داشتیم، مثلاً با نهادهای مختلف همکاری و در ضمن پشتیبانی، کمک های اجتماعی هم می کردیم. آن زمان طی طرحی برای رییس وقت دانشگاه نوشتم. من وقتی به روستاهای مختلف کشور می روم می بینم جوان های بسیجی ما که از جبهه ها برگشته اند، دیگر آن بچه های قدیمی جنگ هم نیستند، تحول پیدا کرده اند و در کتابم این مطلب را نوشته ام که این جوانان، حرف های جدید، اعتماد به نفس و مهارت های مسوعی پیدا کرده اند. آخر، جنگ که همه اش ایجاد خاکریز و حمله و آربی جی زن نبود،

نظریه توسعه ای را که من آورده ام، از «ابن خلدون» شروع کرده ام و بعد همانجا ثابت کرده ام کاری را که «فردیناند تونیس» دانشمند غربی ۱۳۰ سال پیش در آلمان انجام داد، کمی برداری از کار ابن خلدون بوده. ابن خلدون می گفت: «جامعه بادیه نشین و شهر نشین» و فردیناند تونیس می گوید: «جامعه و اجتماع» من در جدولی که کشیدم، ارزش ها و ضد ارزش های ایرانی را آوردم و همانجا نوشتم: گرچه خیلی از این ارزش ها جهانی است، ولی ایرانی است و گفتم: اگر ما می خواهیم کار جامعه ای بکنیم باید روی ارزش های خودمان کار کنیم. بنابراین، مددکاری ما باید در جهت کاهش ضد ارزش ها و افزایش ارزش ها کار کند و به همین دلیل از منابع اسلامی هم مدد گرفتم.

کنشگران: یک مددکار اجتماعی، چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟

دکتر سام آرام: ببینید! مددکاری، سواد و مهارت می خواهد و اینها تنها در کتاب نیست مددکاری، مثل شنا کردن است. شما اگر یکصد کتاب هم درباره شنا بخوانید، اگر کنار استخر بایستید و شنای دیگران را تماشا کنید، یا فیلم شناگران را ببینید، تا زمانی که در آب نروید، شناگر نمی شوید. مددکاری هم همینطور است. البته، یک مددکار اجتماعی باید جامعه شناسی، مردم شناسی، روان شناسی و خیلی چیزهای دیگر هم بداند و مطالعه کند. ما به خاطر برخی مسائل به لحاظ علمی در قرون جدید از اروپا فاصله گرفتیم. آنها به خاطر دستیابی به صنعت چاپ، رسد گسترده ای در سوادآموزی پیدا کردند، ما تا آمدیم با سواد شویم، به قول معروف، رادیو آمد که بر ایمان شعر می خواند، قصه می گفت و موسیقی هم پخش می کرد و گفتیم چرا دیگر کتاب بخوانیم! تا آمدیم نامه بنویسیم، تلفن آمد و نامه نویسی را کنار گذاشتیم، اروپایی ها اهل مطالعه و مکاتبه شدند، ما دیگر حوصله نامه نگاری هم نداریم.

کنشگران: آنها اهل خاطره نویسی هم شدند ولی مردم ما کمتر خاطره نوشته اند.

دکتر سام آرام: البته، من هنوز هم برای بستگانم نامه می نویسم ولی می بینم این رسم دیگر مثل سابق بین ما رواج ندارد. حالا تلویزیون و موبایل آمده و ارتباط چهره به چهره ما هم کمتر شده و در عوض ارتباط پیامکی جای همه چیز را گرفته است و به قول دکتر محسنیان راد ما همیشه یک کهکشان در این زمینه عقب هستیم.

کنشگران: با این حال، ما در کسب مهارت یک کهکشان از آنها جلوتر هستیم، چون وقتی ماشین به ایران آمد، قطعه عوض نکردیم، بلکه تعمیرش کردیم.

دکتر سام آرام: بله و جوانان ما حالا هواپیماهای اف ۱۴ را هم تعمیر می کنند که در مخ هیچ آمریکایی

□ **من تعریفم از توسعه، توسعه انسانی است. وقتی به روستاهای مختلف کشور می روم، می بینم جوان های بسیجی ما که از جبهه ها برگشته اند... تحول پیدا کرده اند. این جوانان، حرف های جدید، اعتماد به نفس و مهارت های متنوعی پیدا کرده اند.**

مهارت های رانندگی، مکانیکی، بنایی، دعا، عبادت، خودسازی و دهها کار دیگر هم بود. این بسیجی ها وقتی به روستاهای خودشان بر می گشتند، موجب تحول و تغییر مثبت در روستاهایشان می شدند. بعد، از رئیس دانشگاه خواستم اجازه بدهند روی این موضوع به طور گسترده کار کنم، خوب، آن موقع هیچ کس حاضر نشد حمایت کند؛ آخر سر گفتم: اجازه بدهید تنها در یک استان کار کنم و شما تنها هزینه پرسشگری را بدهید، بعد به استان لرستان رفتم که بیشترین پشتیبانی را از جبهه ها داشت و حاصل مطالعات و تحقیقاتمان را در مجله علمی - پژوهشی «علوم اجتماعی» نوشتیم. آن وقت از سپاه آمدند و گفتند: ما ۷۰ میلیون تومان می دهیم شما این کار را ادامه بدهید. البته این وعده ها بیشتر حرف بود، چون در عمل، باز هم هیچ کس پولی نداد، ولی مقاله ما چاپ شد و نتایج ارزشمندی در آن بود.

کنشگران: همین طور است. وضعیت فعلی توسعه کشور کاملاً تحت تاثیر جنگ است. بخصوص در دولت جدید، کسانی که در جنگ تربیت شدند مدیریت قبلی را کنار می زنند و از آن توانمندی ها و تجربه های جبهه رفته ها و نسلی که بعد از انقلاب تربیت شده اند استفاده می کنند و بسیاری از پیشرفت های ما در عرصه های مختلف مرهون همین امر است. حضرت عالی تاریخچه دانش توسعه را به چه زمانی بازمی گردانید؟

دکتر سام آرام: شما اگر به آثار بنده نگاه کنید،

نمی رود ایرانی بتواند اف ۱۴ را تعمیر کند. ولی دیدیم که کردند.

کوشنجان: این تعمیرات، آن هم در سطحی وسیع، یعنی نوعی تولید و ساختن.

دکتر سام آرام: ببله، تعمیر مقدمه ساخت است و ما واقعاً در این زمینه پیشرفت کرده ایم. الان در اصفهان ما قطعه سازی داریم و من گاهی می روم و از نزدیک می بینم. برادر خانم در این کار است. می گفت: ما هر چه قطعه می سازیم، آلمان ها پیشاپیش می خرند. من زمانی مطالعاتی در مورد مهارت های این چینی داشتم ولی نتوانستم کامل کنم. - البته اینها ظرفیت های تحقیقاتی است - ضمن مطالعاتم به این نتیجه رسیدم که بیشترین مهارت ها و تحول فرهنگی هنری که در طول تاریخ ایران اتفاق افتاده، مربوط به دوران صفویه بوده است. بازار اصفهان، هنوز شاهد زنده بخش مهمی از هنرهای عصر صفوی است و بعد از آن، چیز جدیدی نیآورده ایم. گویی همه هنرها در آنجا به اوج رسیدند. ببینید! امروز از اندونزی به اصفهان می آیند و می گویند: مثل این گنبدها

برای ما بسازید. خب، در دوره صفویه چه شرایطی پیش آمد که این همه هنرها و صنایع ظریف تولد و شکفته شد؟ به نظر من، دوره صفویه دوره ای بود که دین و دولت یکی شدند. من ضمن ارادتی که به دکتر شریعتی دارم، به نظریه تشیع علوی و تشیع صفوی که او مطرح کرده انتقاد دارم. هر چند شریعتی برخی مسایل را خیلی خوب تحلیل کرده است. معتقدم امروز هم با پیروزی انقلاب اسلامی دوباره زمانی است که دین و دولت یکی شده و به همین خاطر است که شاهد پیشرفت های شگرف علمی، صنعتی و هنری هستیم و خواهیم بود.

کوشنجان: به نظر می رسد که ما در بررسی دوره صفویه، به جنبه های دیگر آن هم ظلم کرده ایم. درست نیست که تنها مقطع پایانی و انحطاط دوره صفویه را بازخوانی کنیم و آن را به تمام این دوره طولانی نسری بدهیم. در رژیم پهلوی از آنجا که تمایلی نسبت به هنرهای اسلامی یا وابسته به اسلام در حکومتگران نبود، مایل نبودند هنرهای عصر صفوی دیده شود. شما ببینید نه تنها در معماری و شهرسازی و مدنیت و هنرهای متنوع، بلکه در علم فقه چه پیشرفت هایی در این دوره حاصل شده است.

دکتر سام آرام: آنها به دوره هخامنشیان و ساسانیان نقب می زدند البته، برخی از محققین ما تحلیل ها و تئوری هایشان درباره گذشته، حال و آینده، آنقدر سست و ضعیف است که اصلاً

مقوله سلامت اجتماعی هم در قلمرو کار مددکاری، اجتماعی قرار می گیرد. لطفاً در مورد شاخصه های سلامت اجتماعی هم توضیح بفرمایید.

دکتر سام آرام: سلامت اجتماعی پنج شاخصه اصلی دارد و اخیراً یکی از دانشمندان غربی، شش شاخص دیگر هم به آن افزوده است. یکی از شاخصه های سلامت اجتماعی پذیرش است، یعنی انسان احساس کند جامعه او را می پذیرد. از دیگر شاخصه های سلامت اجتماعی، مشارکت از نوع بده بستان است، یعنی آیا من چیزی یا ارزشی دارم که به جامعه ارائه کنم؟ یا جامعه آن چیزی را که من می خواهم و لازم دارم به من ارائه می کند؟ موضوع دیگر، خود را قبول داشتن است، یعنی این که من کی هستم و چه جایگاهی در جامعه دارم و می خواهم در آینده کجا بروم؟ هدف هایی که برای جامعه دارم، مربوط و متعلق به خودم هست یا دیگران در من هستند؟

مقالات مربوط به سلامت اجتماعی و شاخص های آن در سایت من هست. در بررسی هایی که ما انجام داده ایم به این نتیجه رسیده ایم که جوانان قبل از ورود به دانشگاه، سلامت اجتماعی شان بالاتر بوده و زمانی که دانشجو شده اند، کم شده و یا سلامت اجتماعی شان به هم خورده است. مثلاً با آرزوهایی به دانشگاه آمده اند و این آرزوها محقق نشده اند. بخشی از مشکلاتی که در سال های اخیر با اعتراض ها در دانشگاهها ایجاد شده، یک مقدار به خاطر برخی شرایطی است که پدید آمده است. مثلاً برخی از شاخص هایی که برشمردم تأمین نشده؛ خب، حالا می شود برنامه ریزی کرد و این شاخص ها را تأمین نمود.

کوشنجان: به نظر می رسد که باید جای خاصی در مراکز علمی و پژوهشی ما باشد که سلامت اجتماعی، روانی، اجتماعی و معنوی افراد با هم هماهنگ شوند. مثلاً همین دانشجویانی که مثال زدید، ممکن است سلامت اجتماعی شان منوط به سلامت معنوی شان باشد. این ارتباط و هماهنگی ها در کجا انجام می شود؟ و آیا تحقیقی در این مورد انجام شده است؟

دکتر سام آرام: ما دو تحقیق در این زمینه انجام دادیم، هر دو تحقیق نشان داد که رابطه خیلی معناداری بین میزان دین داری دانشجویان و سلامت اجتماعی آنها برقرار است. این تحقیق ثابت کرد که این رابطه حتی در بین کارمندان، اساتید دانشگاه و مدیران هم وجود دارد. البته، شاخص های دیگری هم بودند، ولی کمتر. نتیجه

□ مرحوم پدرم در مسجد تبلیغ هم می کرد و روزهای عید و جشن برای مردم پرده خوانی داشت. و از این طریق مردم را از تاریخ زندگی انبیا و اولیاء و اشقیاء آگاه می کرد. طرح اولیه تصاویر این تابلوها را پدرم به نقاشی در اصفهان داده بود.



مانند گاری نداد، در حالی که شما می بینید این خلدون ۷۰۰ سال پیش تئوری جامعه شناسی ویژه ای نوشت که هنوز هم در جهان به عنوان اولین کتاب جامعه شناسی تحلیلی، ترجمه و تدریس می شود.

کوشنجان: در حالی که آن هم نتیجه ترکیب دین و دانش بود. وقتی دقت کنیم می بینیم منشاء فلسفه تاریخ ابن خلدون آیات قرآن است. به نظر می رسد اگر ما سنت های فکری اسلامی را هادی جنبش های فکری خودمان قرار بدهیم می توانیم نگاهی به آینده هم داشته باشیم. جناب عالی، اگر بخشی از وقتتان را به این امر اختصاص بدهید، قطعاً در آینده علوم انسانی ما موثر خواهد بود.

دکتر سام آرام: من قبول دارم که اگر این کار را حالا انجام ندهیم، نسل آینده ما را نخواهد بخشید.
کوشنجان: همان طور که مستحضربد

این که سلامت معنوی به سلامت اجتماعی کمک می‌کند. اصل سلامت اجتماعی، نوعی تعادل در ارتباط بین ابعاد مختلف ارتباطات اجتماعی انسان است. مفهوم نظریه‌ای که به عنوان «نظریه قلاب» یا «نظریه ارتباط» مطرح است این است که انسان زمانی دارای تعادل است که به آنجاهایی که خودش را وصل کرده، مطمئن باشد. خوب، یکی از این قلاب‌ها به والدین وصل است، یکی به همسرش، محل کارش، محل زندگی‌اش، همسایه‌هایش، مسجدی که در آن نماز می‌خواند و مراکزی که برای ورزش می‌رود. می‌بینید که انسان‌ها تعداد زیادی اتصال دارند، مثل نخ‌هایی که یک عروسک را در اطراف اتاق به صورت متعادل نگه می‌دارند. اگر یکی از این نخ‌ها پاره شود، تعادل آن عروسک هم به هم می‌خورد. در صحنه اجتماع، طلاق این تعادل را به هم می‌زند. ممکن است پس از مدت‌ها انسان خودش را با شرایط تطبیق بدهد، اما سلامت اجتماعی یا سلامت روانی‌اش تا حدودی به هم می‌ریزد ولی چیزی که می‌آید و آن تعادل اولیه را دوباره ایجاد می‌کند، سلامت معنوی است.

کنشگران: دانشگاه‌های ما ناچه حد در مقوله سلامت معنوی و نقش آن در سلامت اجتماعی، روانی و جسمی کار کرده‌اند؟

دکتر سام آرام: حقیقت این است که ما در ایران روی سلامت معنوی کار تحقیقی دانشگاهی نکرده‌ایم، چون هیچ حامی یا به اصطلاح اسپانسر که بودجه در اختیارمان بگذارد و حمایت کند، نداشتیم.

کنشگران: سازمان‌های دیگر هم در این زمینه کاری نکردند؟

دکتر سام آرام: چرا، سازمان‌هایی مثل سازمان ملی جوانان با کمک دانشگاه‌ها و مراکز خصوصی ابعاد این مسأله را کار می‌کنند. ولی ما در دانشگاه روی گروه‌های آسیب‌پذیر فکر می‌کنیم. مثلاً برای کودکان، جوانان، زنان، کارگران و حتی کارمندان، اما اگر بخواهیم بگوییم سازمان دولتی خاصی هست که صرفاً روی سلامت معنوی و نقش آن در انواع دیگر سلامت‌ها کاری می‌کند، نه، چنین چیزی نیست. بعد علمی ظاهراً این کار را ما باید انجام بدهیم برای اینکه در دانشگاه‌ها رشته‌های معارف، ادبیات، عرفان، روان‌شناسی، مددکاری و جامعه‌شناسی هم داریم. البته ممکن است جایی به صورت خودجوش این کار را انجام دهند و به نتایجی هم رسیده باشند.

کنشگران: جناب عالی در تحقیقاتان به سواردی از حرکت‌های خودجوش مددکاری در دفاع مقدس برخورد کرده‌اید؟

دکتر سام آرام: بله، من کشف کردم که زنان روستایی ما در زمان جنگ به صورت خودجوش

□ نظریه توسعه‌ای را که من آورده‌ام، از این خلدون شروع کرده‌ام و همانجا ثابت کرده‌ام کاری را که «فردیناند تونیس» دانشمند غربی ۱۳۰ سال پیش در آلمان انجام داد. کپی برداری از کار این خلدون بوده است.

دورهم جمع می‌شدند و نان می‌پختند و به جبهه‌ها می‌فرستادند. در خمیر مایه مردم ما این موضوع هست. زنان روستایی مادر جنگ، ۶۰ میلیارد نان پختند و به جبهه فرستادند. سال اول و دوم را مجانی کار می‌کردند و حتی آرد را خودشان می‌دادند، اما بعداً بسیج به آنها آرد می‌داد. هیچ‌جا هم این فعالیت‌های خودجوش به حساب نیامد. من این گوشه را روشن کردم و مقاله‌ای نوشتم که جزو مقالات نمونه و اول شد. شاید برایتان جالب باشد که طبق تحقیق، بیشتر کشاورزان ما زن هستند. در بزرگ‌کاری ۹۰ درصد و در صغیرکاری ۶۰ درصد بیشتر از ۵۰ درصد زمین‌های کشاورزی ما سندش به نام زنان روستایی است. ولی عضویتشان در تعاونی روستایی یک درصد است!

کنشگران: به نظر می‌رسد ریشه فرهنگ ضد کار در گذشته ماست. قبل از انقلاب نزدیک به ۳۰ سال مردم را هر چهارشنبه پای میز قماری به نام بلیط بخت آزمایی می‌نشاندند و رادیو به کمک شور و هیجانی که یکی از گویندگان حرفه‌ای آن راه می‌انداخت. مردم را به یک شبه میلیونر شدن، پول پارو کردن و هموزن خود پول گرفتن در بخت‌آزمایی تشویق می‌کردند. موضوع دیگر، کارهای دلالی و زمین‌بازی بود که یک شبه کسانی را به ثروت‌های آنچنانی می‌رساند. یادمان هست که چه سوداگری‌هایی با زمین‌های نارمک، تهرانپارس، یوسف‌آباد و مناطق دیگر می‌کردند. جناب عالی، فرهنگ کار در چند

شهر کوچک را کنار بگذارید، اگر حکم بر قاعده کنیم، نه استثنا، شهرهای ما بیشتر مصرفی‌اند و فرهنگ کار در آنها ضعیف است. مردم ما در اثر رسوبات فرهنگ غلط قبل از انقلاب، هنوز می‌میل نیستند که یک باره به ثروت‌های کلان برسند.

دکتر سام آرام: بله، موضوع رانت خواری‌ها، دلالی‌ها و اختلاس‌ها به همین امور برمی‌گردد.

کنشگران: استاد! در موضوع سلامت اجتماعی، نقش خانواده مهمتر است یا نهادهای دیگر؟

دکتر سام آرام: نقش خانواده مهمتر است.

کنشگران: اگر نقش خانواده مهمتر است، آیا مددکاری اجتماعی نباید دامنه‌اش به خانواده گشاده شود؟

دکتر سام آرام: مددکاری، یک حرفه است و وظایف تعریف شده‌ای دارد.

کنشگران: با توجه به این که خانواده‌ها آگاهی‌شان در زمینه خدمات مددکاری بسیار کم است، تصور نمی‌کنید همکاری نهاد مددکاری اجتماعی با خانواده‌ها می‌تواند مسایل و مشکلات آنها را حل کند.

دکتر سام آرام: ببینید! اشتباه نشود، مددکار، خانواده را تقویت می‌کند که خودش مشکلاتش را حل کند. مددکار، مشکل کسی را حل نمی‌کند بلکه مددکار ظرفیت‌ها را بالا می‌برد. کار مددکار، دخالت در بحران اجتماعی است.

کنشگران: یعنی زمانی که لازم هست وارد ماجرا می‌شوند و آگاهی می‌دهند.

دکتر سام آرام: نه، دادن آگاهی کار نهادهای دیگری است. ببینید! در گذشته، که مدرسه‌ای هم در کار نبوده، کار تعلیم و تربیت برعهده خانواده بود، اما حالا این وظیفه بیشتر به عهده مدرسه و دانشگاه گذاشته شده است.

کنشگران: مدت‌هاست در پزشکی، تری مطرح شده که پیشگیری بهتر از درمان است. آیا شما در مددکاری اجتماعی این تئوری را قبول دارید؟

دکتر سام آرام: چرا، پیشگیری بهتر از آسیب‌های اجتماعی است، اما خانواده‌های مددجو هم باید با مددکاران اجتماعی همکاری کنند.

کنشگران: همانطور که مستحضرید پس از پیروزی انقلاب اسلامی، خانم‌ها شمار قابل توجهی از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را تشکیل داده‌اند. درست است که فارغ‌التحصیلان دختر زیاد است ولی به همان نسبت اشتغال خانم‌ها کمتر از آقایان است، اینطور نیست؟

دکتر سام آرام؛ اولاً به آن شدت نیست و خانم‌ها به تدریج بازار کار را می‌گیرند، چون اول آموزش است، بعد کار، بعد هم متوجه باشید که نرخ اشتغال زنان در ایران در سال ۷۵، شش درصد بوده، در حالی که حالا ۱۶ درصد است و باید به ۴۰ درصد برسد. البته، نرخ فعلی هم پایین است و دولت ایران به سازمان ملل متحد تعهد داده که این نرخ را سالی دو درصد بالا ببرد. درست است که دانش دانشجویان ما کاربردی نیست، اما این کارآفرینی هم که سازمان ملل حمایت می‌کند برای همین است. اول این که در حال حاضر سالی ۲۰۰

الی ۳۰۰ هزار نفر در ایران دوره کارآفرینی می‌بینند. جاهای مخصوصی را هم برای خانم‌ها در نظر گرفته‌اند. الان برای خانم‌های پزشک، جامعه‌شناس، پرستار و خلاصه در هر رشته‌ای که درس خوانده‌اند این دوره‌ها را گذاشته‌اند تا درس را تبدیل به کار کنند. کارآفرینی هم که بیاید پروپوزال بنویسد، تا یکصد میلیون تومان یا سود چهار درصد به او وام می‌دهند. دوم این که طرح کارورزی گذاشته‌اند و یک سال هم حقوق و بیمه می‌دهند. تنها ۳۰۰ هزار نفر در رشته

جهانگردی هستند. از طرف دیگر، حالا برای هر فارغ‌التحصیلی که کاری نتوانسته پیدا کند، چه خانم، چه آقا، دوره‌هایی گذاشته‌اند تا پس از طی آن دوره‌ها، وارد بازار کار شوند. مطلع هستید که حالا کارآفرینی مطرح است نه استخدام در ادارات، گرچه ۸۰ درصد اقتصاد در دست دولت است و قاعدتاً باید استخدام کند، ولی الگوهای بین‌المللی اجازه نمی‌دهند. در عین حال، دولت نباید از بخش خصوصی انتظار داشته باشد که همه بیکاران را جذب کند، چون بخش خصوصی تنها ۱۵ درصد اقتصاد را در دست دارد. در این شرایط، طبیعی است که به خانم‌ها به خاطر شرایط ازدواج و حاملگی و غیره، ظلم می‌شود و آنها دارای مشکلات مضاعفی هستند. مدیرعامل یک بیمارستان گفته است که من دیگر زن استخدام نمی‌کنم! چون زنان زایمان و مشکلات خانوادگی دارند؟! و مرخصی‌های زیادی می‌خواهند، در حالی که همه نوع کار می‌توانیم از مردان بکشیم!

آخر مگر می‌شود در بیمارستان زن استخدام نشود؟!

کسیان: حضرت عالی در یکی از آثارتان یادآوری کرده‌اید که مددکاری اجتماعی سنتی در گذشته به عنوان یک وظیفه مذهبی وجود داشته ولی حالا به صورت یک حرفه و کار تخصصی است. مستحضر هستید که مردم به خاطر نیاز مستمری که دارند از برخی علوم، مثل

□ مادر کل علوم انسانی و به ویژه در علوم اجتماعی کشورمان بحران داریم. بحرانی که در مددکاری وجود دارد مسئله نظریه‌های مددکاری است و به خاطر این که ما نظریه‌های مددکاری را بومی سازی نکرده‌ایم.



پزشکی، اطلاعات نسبی خوبی دارند. آیا در بعد سلامت اجتماعی، کشیدن دانش مددکاری اجتماعی، یا سلامت اجتماعی به داخل خانواده‌ها، مدنظرتان نیست؟

دکتر سام آرام: ببینید سلامت اجتماعی موضوع و دانشش در کشور ما آنقدر جدید است که وزارت بهداشت ما همین دو سه هفته پیش فهمیده بود که سلامت اجتماعی یعنی چه؟! دو سه سال پیش وزارت بهداشت تحقیقی را جمع به سلامت اجتماعی به یک روانپزشک داده بود. ایشان با من در حالی تماس گرفت که توی حالت بیماری عمل دوم قلب بودم. برایش نوشتم: این راهی که شما می‌روید به ترکستان است. و این مطالبی که شما مطرح می‌کنید، سلامت اجتماعی نیست، اینها عوامل اجتماعی سلامت‌اند، مثلاً فقر و امثال آن، او حرف مرا قبول نکرد و کار خودش را پی گرفت و تمام کرد. وزارتخانه هم در این رابطه، کلی هزینه داده بود. یک روز بعد از انتخابات جلسه‌ای در وزارت بهداشت گذاشتند که ایشان بیاید و دفاع کند. آقای منتظری رئیس جهاد دانشگاهی و کسان دیگری هم آنجا بودند. بعد از طرح موضوع، من همانجا گفتم که سلامت اجتماعی نظریه‌اش این است و شاخص‌هایش هم اینهاست. روی فرد هم هست. شما از اینجا شروع کرده‌اید که سلامت اجتماعی با فرد کاری ندارد و در جامعه است و عواملش هم فقر و بیسوادی و چند چیز دیگر است. گفتم: اگر این طور است چرا موقمی که به شما نوشتم اینها را

نگفتید؟ گفتم: من برایتان نوشتم که تشریف بیاورید. در این مورد صحبت کنیم ولی نیامدید. ما هم وقتی به حد استادی می‌رسیم و درجه پرفسوری می‌گیریم سه چهار سال است که من هم گرفته‌ام. یک غروری هم پیدا می‌کنیم که تا دنبالمان نیایند دنبال کسی نمی‌رویم، مجانی کار می‌کنیم ولی با احترام کار می‌کنیم. خوب، آن آقای روانپزشک جوان باید می‌آمد و پای مکتب می‌نشست تا بگویم چه کار کند. الان هم دنبال این هستیم که این انجمن مددکاری را که تازه مجوزاش را گرفته‌ایم، بتواند به مرکز سلامت اجتماعی تبدیل شود. من امیدوارم روزی انجمن علمی سلامت معنوی هم در ایران راه‌اندازی شود تا هسته‌ای برای همکاری بین حوزه و دانشگاه باشد.

کسیان: آیا افراد معمولی و غیرمتخصص هم می‌توانند در حد یک دانشجو به این گونه انجمن‌ها راه پیدا کنند؟

دکتر سام آرام: در حد نیاز خودشان، بله، البته عضویت در آن انجمن‌ها شرایط خاصی دارد و ما افراد سطح بالای علمی را از حوزه و دانشگاه می‌پذیریم، اما دیگران هم می‌توانند در حد رفع نیازشان آنجا حضور پیدا کنند.

کسیان: در شرایط فعلی نقش عدالت اجتماعی را در روند سلامت اجتماعی مؤثرتر می‌بینید یا مسایل تربیتی؟

دکتر سام آرام: حقیقت این است که این هر دو در سلامت اجتماعی مؤثرند ولی از نظر اجتماعی، عدالت اجتماعی ساختارهایی را فراهم می‌کند که می‌توانیم بر اساس آنها سلامت اجتماعی را روز به روز بیشتر ببینیم و حس کنیم. برای این که عدم سلامت اجتماعی، فقط فقرا را مشکل‌دار نکرده، به نظر من بیماری‌اش در ثروتمندان بیشتر است. به همین دلیل، طلاق در آنها بیشتر است. شما به وضوح می‌بینید وقتی مسایلی که در کشور پیش می‌آید، این فقرا هستند که کمک می‌کنند، جنگ را آنها اداره کردند. البته، کشور ما را خداوند حفظ می‌کند و امام زمان (عج) یاری می‌دهد.

الآن ستون مملکت «امام معظم رهبری است که در همه حوادث مهم محکم و با تدبیر ایستاده‌اند. امام خمینی (ره) فرمودند: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت‌تان نرسد. با این وجود عدالت اجتماعی است که این ستون را حفظ می‌کند. حضرت علی (ع) فرموده‌اند: فقرا را حفظ کنید تا بتوانید، مسلمان بمانید.

کسیان: در آغاز پیروزی انقلاب هم، شعار ملت ما همین حدیث بود که «الملک بقی مع الکفر ولایقی مع الظلم»، کشور با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم نمی‌ماند.

دکتر سام آرام: مرحوم پدرم می گفت: اول گرسنه ها را سیر کنیم و خودش هم گرسنه های شهر را می شناخت و می گفت: شکم گرسنه که دین و ایمان ندارد.

کتابخانه: استاد! نظریه وجود بحران در علوم مختلف کم سابقه نیست، شما در یکی از مقالاتان به بحران در مددکاری اجتماعی پرداخته اید، این بحران را در چه اموری دیده اید؟

دکتر سام آرام: من معتقدم که مادر کل علوم انسانی و به ویژه در علوم اجتماعی کشورمان بحران داریم. بحرانی که در مددکاری وجود دارد مسئله نظریه های مددکاری است و این بحران به خاطر این که ما نظریه های مددکاری را بومی سازی نکرده ایم. خوب، کار مددکاری دخالت در بحران است. وقتی که من به آمریکا رفتم، یکی از تخصص هایی که گرفتم مداخله در بحران ها بود، در ایران هم برای پشتمانی جنگ مرا می فرستادند تا در زیر بمباران بتوانیم خسارت بحران را کاهش بدهیم. شهید ارشاد رئیس دانشگاه ما هم به همین خاطر در کرمانشاه بود و در این راستا، انجام وظیفه می کرد. مداخله در بحران هم همیشه حل بحران نیست؛ در اعتیاد هم می گویم با تمهیداتی، کاهش خسارت کنیم که معتاد، ایدز نگیرد. یکی از ایرادهای که به ما می گیرند این است که نیروهایی که شما تربیت می کنید به درد ما نمی خورند. ما دفاع می کنیم و می گویم، ما به نیروهایمان مدیریت علمی می دهیم، آنها می گویند: ما مدیریت عملی ارائه می دهیم. در استانداری مرا محاکمه می کردند و می گفتند: این دانشجویانی که شما تربیت می کنید به درد ادارات ما نمی خورند. گفتم: دلیلش این است که ما به دانشجویانمان رشوه گیری یاد نمی دهیم این است که دانشجویانمان نمی توانند آنجا کار کنند. این است که مددکاران ما در فضاهایی که ادارات دولتی دارند نمی توانند خوب کار کنند. مددکار ما نمی تواند در شهر اری کار کند، چون نباید، شوه بگیرد و خمیرمایه شهرداری بارشوه بسته شده، حالا تهران الگوست، جاهای دیگر هم همینطور.

کتابخانه: این موضوع را چگونه برای دانشجویانمان توجیه می کنید؟

دکتر سام آرام: ما به آنها می گویم از این وضع سرخورده نشوید، به هر حال، فضایی که وارد آن می شوید این طوری است. بروید و تغییرش بدهید، اصلاحش کنید. یک مشکل دیگر ما این است که تئوری هایی که به دانشجویانمان یاد می دهیم عیناً تئوری های غربی است. استاد متعهد ما وقتی به نظریه توسعه راجرز می رسد می باید بگوید: مثلاً این قسمت از نظریه توسعه راجرز با توسعه روستایی ما نمی خواند. بیایم به دانشجویانمان بگویم: اگر می خواهی شروع کنی از این خلدون شروع کن،

□ ضمن مطالعاتم به این نتیجه رسیدم که بیشترین مهارت ها و تحول فرهنگی هنری که در طول تاریخ ایران اتفاق افتاده، مربوط به دوران صفویه بوده است و بعد از آن چیز جدیدی نیاورده ایم.

خودت بنا، نظریه بده. من منظورم از بحران در مددکاری این بود که دانشجوی ما وقتی به کارورزی می رود، طوری کارورزی می کند که با درسی که فلان استاد بزرگ می دهد فرق دارد. او با آن که استاد بزرگی است و من خیلی برایش احترام قائل هستم، اما چون عیناً یک کتاب آمریکایی را ترجمه کرده و درس می دهد. دانشجوی مددکار ما وقتی با مددجوی ایرانی برخورد می کند، دچار بحران می شود، از طرفی هم می خواهد نمونه اش را بگیرد.

کتابخانه: تفاوت نقش یک

جامعه شناس با یک مددکار اجتماعی در مواجهه با بحران چیست؟

دکتر سام آرام: جامعه شناس، بحران شناسی می کند اما مداخله در بحران، کار مددکار است. در تعبیری دیگر، مددکاری، جامعه شناسی عملی است. مددکاری، دانشی بین رشته ای است، دانشجوی این رشته همانطور که گفتم: هم حقوق می خواند، هم جامعه شناسی، هم روش تحقیق می خواند و هم مسایل مربوط به تخصص خودش.

کتابخانه: حمایت از کودکان خیابانی

که از آسیب پذیرترین اقشار جامعه هستند، چه جایگاهی در مددکاری اجتماعی دارد؟

دکتر سام آرام: موضوع کودکان خیابانی از نظر اجرایی با سازمان بهزیستی، شهرداری ها و فرمانداری ها در استان هاست ولی از نظر علمی، این مددکاران هستند که کارهای نرم افزاری آن را انجام می دهند.

کتابخانه: یکی از مددکاران اجتماعی

می گفت: برخی از بزهکاران در ترمینال ها نوجوانان فراری و کودکان را برای مقاصد

خاص فریب می دهند یا می دزدند و گاه حتی مددکاری را مجروح کرده اند!

دکتر سام آرام: این کارها توسط شبکه هایی انجام می شود، مثل گدایی که شبکه پیچیده ای برای خود دارد. شاید بشود گفت ۹۰ درصد از کسانی که در تهران گدایی می کنند، اصلاً فقیر نیستند، بلکه بسیار هم ثروتمند هستند. بله، فریب و دزدی دختران و پسرانی که از شهرستان ها به تهران می آمدند، قبل از این وجود داشت، ولی از زمانی که طرح ارتقاء امنیت اجتماعی اجرا شده تقریباً این باندها جمع آوری و متلاشی شده اند.

کتابخانه: ولی ما هر روز این کودکان را در چهارراه های بزرگ تهران می بینیم.

دکتر سام آرام: این کودکان و نوجوانان که غالباً هم در مشاغل کاذب فعالند، دو نوع اند، بعضی از آنها کودکان فراری اند و یک عده هم کودکان کار هستند. اینها روزها در برخی چهارراه ها و در خیابان ها کار می کنند و درآمدشان را به خانواده شان می دهند. البته، اگر اینها خانواده ای نداشته باشند، بهزیستی به آنها خوابگاه می دهد و حمام و بهداشت و درمان هم با بهزیستی است. آنها که خانواده دارند، بهزیستی به آنها مشاوره می دهد. بهزیستی و شهرداری امکانات کارورزی، راهنمایی و سوادآموزی دارند.

کودکان و نوجوانان فراری وضع دیگری دارند. این قبیل افراد را دستگیر و در مراکز شبانه روزی نگهداری می کنند یا آنها را به خانواده هایشان برمی گردانند.

کتابخانه: از نظر قانونی، چه نهادی

مسئول جمع آوری کودکان خیابانی یا کودکان کار است؟

دکتر سام آرام: قانون، هنوز بهزیستی را مسئول می شناسد و شهرداری مسئول اجرایی است ولی بهزیستی سازمانی دولتی است و معمولاً سازمان های دولتی کیفیت بالایی ندارند، کم کاری در آنها هست. سازمان های تیمه دولتی و خصوصی و عمومی مثل شهرداری ها بهتر می توانند این مسؤلیت را بپذیرند، آنها کیفیت بهتری دارند و دستشان برای هزینه کردن باز است. من در بنیانگذاری و نوشتن اساسنامه بهزیستی شرکت داشته ام و به عنوان یک فرد آگاه به مددکاری و رفاه اجتماعی با شناختی که از سازمان های مختلف دارم، می گویم: بهتر است که بهزیستی این کار و حتی امور زنان ویژه را به شهرداری بسپارد.

کتابخانه: آیا می توانیم کار کمیته امداد

امام خمینی (ره) را نوعی مددکاری اجتماعی بشناسیم؟

دکتر سام آرام: کار کمیته امداد امام خمینی (ره)، نوعی مددکاری عمومی است، منتها به صورت

ستی و بومی.

کشیکان: دانشکده شما و مددکاران با این نهاد اجتماعی، تعامل و همکاری دارند؟

دکتر سام آرام: بله، ما در سطوح مختلف با کمیته امداد امام خمینی (ره) همکاری داریم و گروهی از شاگردان ما در کمیته امداد مشغول به کارند.

کشیکان: به طور کلی، نظرتان در مورد عملکرد کمیته امداد امام خمینی (ره) در روندی که از آغاز تا امروز داشته، چیست؟
دکتر سام آرام: کمیته امداد در سال‌های اولیه اش چندان نظام مند عمل نمی‌کرد بلکه موردی و با آزمون و خطا پیش می‌رفت، اما بعداً با کمک گرفتن از مددکاران ما، خودش مدرسه مددکاری دایر کرد و حالا منظم و خوب عمل می‌کند و من عملکرد آنها را بخصوص در ده ساله اخیر تأیید می‌کنم.

کشیکان: خوشبختانه، جناب حجت‌الاسلام امیدی از دانشجویان پیشین شما به جمع ما پیوستند، ضمن سلام و خیرمقدم، تقاضا می‌کنیم ابتدا از نحوه آشنایی‌تان با استاد سام آرام صحبت کنید و بعد هم در بحث و گفت‌وگوی مشارکت کنید.
حجت‌الاسلام حمید امیدی: بسم الله الرحمن الرحیم. من هم ضمن عرض ادب و احترام و خیرمقدم به استاد سام آرام باید عرض کنم که سال ۱۳۷۲ در رشته علوم اجتماعی با گرایش تعاون و رفاه وارد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه

ملی‌طباطبایی شدم. طی سال‌های تحصیل، آقای دکتر سام آرام رئیس گروه تعاون و رفاه در این دانشکده بودند و به طور طبیعی در موارد آموزش و تحصیل، محل رجوع دانشجویان بودند.

کشیکان: از سلوک و شیوه تدریس استاد در آن زمان بفرمایید.

حجت‌الاسلام امیدی: جدیت استاد سام آرام آن موقع در مسؤولیت گروه آموزش زبانزد دانشجویان این رشته بود و خلاصه بی‌جهت به کسی نمره نمی‌دادند، مضافاً این که برخی از درس‌های تخصصی رشته تعاون و همین‌طور جامعه‌شناسی روستایی را به تناوب و در طول هفت ترم از دوره تحصیلی‌ام، در خدمت استاد بودم.

کشیکان: استاد در زمینه مشکل فرهنگی کمبود مطالعه، که اشاراتی داشتید، به نظر شما افراد بیشتر مقصرند یا سیاست‌هایی که در زمینه کتاب به طور کلی اعمال می‌شود؟ همین‌طور درباره فرهنگ کار، آیا افراد مقصرند یا سیاستگذاران؟

دکتر سام آرام در کنار یکی از پروژه‌های نمایش که به سفارش و طراحی پارسا توسط پتری در سال ۱۳۷۵ انجام شده است.



دکتر سام آرام: این سئواله هم بعد فردی دارد و هم گروهی؛ حتی می‌بایست‌هایی که خیلی خوب در کشور تدوین می‌شوند، گاهی ممکن است در عمل، نتیجه مطلوبی را که از آن انتظار داریم برآورده نکنند. نمونه‌اش، سیاست اشتغال و کارآفرینی که در چند سال اخیر در دوره اول ریاست جمهوری آقای دکتر احمدی نژاد فعال شد. برخی عادت‌های فرهنگی ما مربوط به امروز و دیروز نیست. این ظرفیت‌های داخل فرهنگ است که به فرد منتقل می‌شود و نسل در نسل می‌آید. مثلاً در یزد، فرهنگ کار بالاست و کسی بیکار نمی‌ماند. همین حالا هم که‌ترین آمار بیکاری مربوط به یزد است. آنجا اصلاً گدا پیدا نمی‌شود. من کشف کردم تنها استان ایران که در آن جذامی نیست، یزد است.

کشیکان: پیش از انقلاب، بیشترین آمار جذامی‌های کشور مربوط به جنوب خراسان بود، دلیلش هم عدم رعایت بهداشت فردی بود. گداهای آنجا سکه‌های صدقه مردم را در دهانشان می‌گذاشتند. یزد

از نظر امار طلاق هم، همیشه پایین‌ترین نرخ را داشته، احتمالاً انسجام اجتماعی در آنجا قوی‌تر از سایر شهرهای ماست. مثلاً در یزد که شما فرمودید، هیچ خانمی هم بیکار نیست.

دکتر سام آرام: من در شعر بافی‌های یزد، تحقیق کردم. در بین خانم‌هایی که با دستگاه‌های ساده در خانه‌ها کار می‌کردند. خانم بود که شعر بافی می‌کرد. ظهر که پسرش از مدرسه می‌آمد، خانم می‌رفت که غذا تهیه کند و پسرش کار را ادامه می‌داد. عصر که همسرش از سرکار می‌آمد، می‌رفت پشت دستگاه کار می‌کرد. در تحقیقی دیگر، در یک روستا در یزد، خانمی را دیدم که چند سال پیش فوت کرد. من هرچه سعی کردم مشاغل متنوع او را در ۲۴ ساعت بشمارم نشد! او سرگوره آجرپزی می‌رفت و ناهار می‌برد. خانه‌داری می‌کرد، از گو سفندها نگهداری می‌کرد، و به کار کشاورزی هم می‌پرداخت. وقتی خواستم آنجا را ترک کنم، دستم زخم شده بود، گفتم: باند یا پارچه تمیزی دارید که روی دستم بیندم؟ دیدم آن خانم مشغول بافتن چیزی است. رفت و برگشت یک باند خیلی درازی آورد. گفتم: این همه را باند را از کجا آوردی؟ گفتم: در زیر زمین خانه نیمه شب‌ها می‌بافیم. زمان جنگ بود، گفتم: برویم ببینیم. آنجا را دیدم، آن خانم نخ را از هلال احمر می‌گرفت و باند می‌بافت و بعد آنها را به میبید یزد می‌برد و پولش را می‌گرفت.

کشیکان: این باندها کجا ضد عفونی می‌شدند مگر از خارج وارد نمی‌کردیم؟

دکتر سام آرام: آنها را با نوعی تشعشعات اتمی که در یزد بود ضد عفونی می‌کردند. منظورم این است که آنجا فرهنگ کار حاکم است. می‌دانید که در زمان جنگ، ما تحریم بودیم و خارجی‌ها حتی محلول ضد عفونی بتادین هم به ما نمی‌فروختند. یادم هست وقتی سال ۶۱ برای سمینار رفاه اجتماعی به انگلیس رفته بودم، موقع برگشتن برای زیارت به سوریه رفتم و از آنجا به بهزیستی خبر دادم که دلارهایی که داده‌اید زیاد آمده، چیزی نیاز ندارید تا از سوریه بخرم؟ آن زمان مسول ما آقای ابوالفضل اجاره دار بود که رئیس بهزیستی و دبیر شورای امنیت ملی هم بود.

گفتم: می‌توانی با آن دلارها، بتادین بخری و بیاوری؟ با تعجب گفتم: بتادین؟!
گفتم: بانه، من چندانم را پر از بتادین کردم و به ایران آوردم، چون در محاصره اقتصادی بودیم و خارجی‌ها حتی شیر خشک و بتادین و باند را هم به ما نمی‌دادند. ما شیر خشک را هم از طریق هلال

احمر وارد می کردیم.

کشیکان: خارجی ها به بهانه های واهی حتی سیم خاردار هم به ما نمی دادند اولی پرکاری مردم بعضی از شهرها و در زمان جنگ واقعا مشکل گشا بود.

استادسام آرام: توی آن شرایط، زن های یزد باند جبهه ها را تأمین می کردند.

اجازه بدهید از یک تجربه تحقیقی دیگر هم برایتان خاطره ای بگویم: من یک موقعی روی جانبازان مطالعه می کردم. سال ۷۰ به یکی از شهرهای غربی ایران رفتم. آنجا می خواستم وضعیت جانبازان قطع نخاع را بررسی کنم. به همین خاطر به خانه هایشان می رفتم.

مشکلاتی داشتند و باید به آنها مقرر می دادند، چون بیکار بودند.

بعد از آن به کردستان رفتم، آنجا یک منطقه ای را برای جانبازان ساخته بودند. من به هر خانه ای که رفتم و سراغ جانبازشان را گرفتم، گفتند: در خانه نیست و برای کار بیرون رفته است.

گفتم: آخر او قطع نخاع است، گفتند: با این حال کار می کنند. بعد به خیابان آمدم یکی از آنها را دیدیم. پرسیدم: چه کار می کنی؟ گفت: کار می کنم، این پشم ها را از دهات می خرم و به شهر می آورم و می فروشم. او ننشسته بود که بیایند و به او مقرر می بدهند. کار می کرد. باور کنید از بین ۱۳۰ یا ۱۴۰ خانه، در چند خانه ای که رفتم تنها یکی از جانبازان در خانه بود. بعد رفتم با او ملاقات کردم، دیدم دارد توالت فرنگی خودش را کار می گذارد و سیان می کند. باید تحقیق کنیم ببینیم چرا باید بین کردستان و آن شهر غربی دیگر این اندازه تفاوت در فرهنگ کار، وجود داشته باشد و ریشه این وضع از کجا آمده، چرا در یزد، بیکار نیست و بزهکاری کم است؟

حجت الاسلام امیدی: همانطور که مستحضرید، تغییر فرهنگ، کار زمان بری است و گاهی چند نسل طول می کشد تا یک خرده فرهنگ را بتوانیم تغییر بدهیم.

دکتر سام آرام: این حرف درستی است که تغییر فرهنگ زمان حوصله می خواهد. شما سبند با همه صحبت هایی که در زمینه رقابت منفی می شود، مسأله چشم و هم چشمی هنوز چقدر در جامعه ما قوی است. حالا خانواده های فقیر هم می خواهند حتما تلویزیون LCD داشته باشند، من نمونه های عینی اش را دیده ام. فلان جوان می خواهد همان اتومبیلی را داشته باشد. که یک پزشک پس از سال ها تحصیل و کار به آن رسیده است! در عروسی ها،



موضوع، «آسیب شناسی» هم می شود و وقتی آسیب ها ذکر می شود و برای موضوع راه حل پیشنهاد می شود، این آسیب شناسی ها دامن یک سری مدیریت ها را می گیرد و پیشنهادها، در واقع در دسر ایجاد می کند. خیلی از مواقع این نتایج در واقع جنبه عملیاتی به خودش نمی گیرد و متأسفانه هنوز هم این اشکال وجود دارد. مطالعات اجتماعی وقتی به یک تئوری منتج می شود که یک سری اتفاقات بیفتند تا مثلاً آن مشکل حل شود، اما عملاً می بینیم که این امر اتفاق نمی افتد و آن مطالعات و آسیب شناسی ها کان لم یکن می ماند و در واقع، نتیجه همه کوشش ها زیست بخش کتابخانه های دانشگاهی می شود!

دکتر سام آرام: واقعیت این است که در گذشته ما در تحقیقاتمان در برخی

شهرها مشکل داشتیم. ما وقتی با چند دانشجو مثل آقای امیدی به هویزه رفتیم، سه استاد و هفت دانشجو بودیم. این دانشجویان فارغ التحصیل و خودشان در جبهه بودند. باور کنید ما را بیرون کردند! در حالی که حکم از وزارت کشور داشتیم. وقتی که ما به جلسه رفتیم عوامل بنیاد مسکن از اتاق بیرون رفتند. یکی از استادان که بلد نبود مثل ما با آنها صحبت کند، به آنها می گوید: این خانه ها چیست که برای روستاییان ساخته اید؟ اینها به درد روستاییان نمی خورد. یکی از کارکنان آنجا لنگه کفشش را درآورد و بر سر استاد زد که چرا این حرف را می زنی؟ با ما یک چنین برخوردهایی می شد. مشکل دیگر مان این بود که جامعه شناسان ما را به رسمیت نمی شناختند و قبول نمی کردند و برایمان روشن شد که بسیاری از مسایل بعد و ریشه اجتماعی دارد.

کشیکان: استاد! ما شرقی ها بویژه ما مسلمانان همیشه از طرف غربی ها به ناروا متهم شده ایم که مددکاری هایمان جنبه فردی دارد و فاقد یک سیستم و سازماندهی است. در حالی که این چنین نیست. به شهادت متونی که از قرن پنجم به بعد در تمدن اسلامی نوشته شده و بدون است. کارهایمان جنبه اجتماعی قوی هم داشته است. اصولاً وقت یک نوع تعاون و نامین اجتماعی با برنامه برای مددکاری اجتماعی است که اسلام بنیان گذاشته است و متأسفانه جایگاه آن را در کتب تألیف مددکاری اجتماعی کمتر می بینیم.

دکتر سام آرام: بله به عنوان نمونه وقف نامه سید رکن الدین محمد از بزرگان یزد در قرن هشتم که

ببینید چه هزینه هایی صرف می شود، بعضی ها فرض می کنند تا به این گونه تجسلات دامن بزنند!

کشیکان: جناب امیدی! در دوران دانشجویی شما، اوضاع فرهنگی و اقتصادی دانشجویان چگونه بود؟

حجت الاسلام امیدی: دانشجویان دوران ما جزو دانشجویان فقیر بودند. آنها وقتی از سید گنجگور می گذشتند و به تهران می آمدند، در اینجا فرهنگ خودشان را عقب مانده تر می دانستند و در یک رقابت همشهری گری، هویت خودشان را از دست می دادند تا بتوانند سریع تر خودشان را به تهرانی شدن برسانند، چون احساس حقارت می کردند.

دکتر سام آرام: بله، شاهد بودیم که خانم ها چادرشان به تدریج تبدیل به ماتو می شد، ماتوشان کوتاه می شد. به نظر من همه این موارد مستاج تحقیق و بررسی است.

حجت الاسلام امیدی: غیر از آن مطالعه ای که استاد اشاره فرمودند و امر لازمی است، در کشور ما یک حلقه مفقوده ای هم وجود دارد و آن این که اولاً سالها بود که به مطالعات اجتماعی مقصداری رونق گرفت، احساس شد که یک ظرفیت خالی هست که باید پر شود. متوجه شدند که باید عنصر جامعه شناسی را حتی در ساخت و ساز منازل روستایی، شهری و شهرسازی دخالت بدهند. یادم هست در آن سال ها به اینجا رسیدیم که وقتی مطالعات اجتماعی انجام می گیرد، بالاخره

یادگار گرانبهایی از گذشتگان ما است، نشان می دهد که بزرگان ما چه اندیشه والایی داشته اند. آنجا آمده است که برای کودکان یتیم سقاهایی که در بازار یزد سقایی می کنند. اگر کوزه شان شکست از محل موقوفه او کوزه تازه بخرند. به هر حال، ما با اصلاحات ارضی دچار خسارت شدیم و موقوفات و همه چیز به هم خورد. در بین اساتید خودمان هم برخی مثل دکتر پیرا معتقدند که مردم ما فردگرا هستند، بعضی هم مثل دکتر فرهادی اعتقاد دارند که مردم ما گروه گرا هستند.

کشیکان: حتی در برخی وقف نامه ها می بینیم سفارش شده که برای گریه های نابینا از محل موقوفات مقرر می گذاشته اند تا گرسنه نمانند. یا برای کودکانی که در سر مزار گریه می کنند، سوت گلی بخرند تا گریه نکنند. این جزییات را با بنای باشکوه مجتمع آموزشی ربع رشیدی مقایسه کنید که الگویی برای ساختن دانشگاه آکسفورد شد. این گونه نگاه های جزئی و کلی به مقوله وقف نشانگر این است که گذشتگان ما در اثر تعالیم اسلامی چه دیدگاه جامعی داشتند.

دکتر سام آرام: در این نکته هم دقت کنید که واقف نگفته از پول وقف پرورشگاه درست کند و به این کودکان نان بدهد، گفته وسیله کار به آنها بدهد. اصولاً در منابع اسلامی ما چیزی به نام یتیم خانه نداریم، قوانین اسلامی برای تکافل اجتماعی و حمایت از یتیمان کفایت می کرد. یکی از دانشجویان ما پایان نامه ای هم در مورد وقف نوشته و هفته پیش از آن دفاع کرد. این دانشجو اهل قم است و در همین حال در حوزه علمیه به عنوان طلبه درس می خواند.

کشیکان: استاد! در حال حاضر دانشگاه های مادر چه مقاطعی دانشجویی پذیرند؟

دکتر سام آرام: دانشگاه علامه طباطبائی فوق لیسانس و دکترای این رشته را دارد. علاوه بر این، در دانشگاه ما، دکترای رفاه اجتماعی هم داریم که به بعد نظری نزدیک است.

دانشگاه پیام نور هم از دو سال پیش شروع کرده و خود من هم آن را فعال کردم. این دانشگاه در ۲۵ نقطه رشته مددکاری دایر کرده است. از حدود ده سال پیش هم دانشگاه آزاد این رشته را دایر کرد. من با دکتر حسینی در سال ۷۶-۷۵ این رشته را در سطح لیسانس آنجا فعال کردیم.

کشیکان: آینده این رشته را با توجه به تحولاتی که فرمودید چگونه می بینید؟

دکتر سام آرام: ببینید! ما استادان غالباً بی طرف هستیم، ولی رأی مان را بالاخره به یک کسی می دهیم. من آینده این رشته را خیلی خوب می بینم. بخصوص در این چهار سال که دولت آقای احمدی نژاد با برنامه عدالت محور و کمک به نیازمندان فعالیت داشته است. الان مددکاری اجتماع رشد کرده. شهردار تهران مددکاری را در شهرداری رشد داده و رییس جدید سازمان رفاه، مددکاری را رشد و توسعه داده است. ایشان

حل می کرد که هیچ، و گرنه دوباره دستور می گیرد که تاس را بچرخاند تا به نتیجه برسد. به نظر من تاسو نوعی تأمین اجتماعی سنتی و شایدستی هزارساله است.

کشیکان: از این قبیل تعاونی های اجتماعی در جامعه ما فراوان است. مثلاً ست گلبرزان در رور خانه ها با ست هدیه دادن به کسانی که ازدواج می کنند این هدیه ها ممکن است گاهی ماشین لباسشویی یا تلویزیون باشد.

دکتر سام آرام: البته این دو موردی که فرمودید از سنت های است که برگشت داده و این مثل یک وام می ماند، اما «تاسو» یک تأمین بلاعوض است.

کشیکان: استاد! به عنوان آخرین پرسش می خواهیم بدانیم چرا اساتید رشته مددکاری حاصل کارها و تجربیاتشان را به صورت کتاب نمی نویسند و منتشر نمی کنند؟

دکتر سام آرام: بله، این هم یک عارضه و مشکل اجتماعی ماست. اساتید ما برعکس اساتید خارجی در این رشته، کم کارند. در خارج هر استاد بازنشسته ای حاصل تجربیات و کیس هایش را می نویسد تا تجربه ای بر تجربه های گذشته افزوده شود. اما در کشور ما این طور نیست، شاید من پرکارترین آنها در این زمینه باشم که ده کتاب نوشته ام. یا بر کتاب دیگران مقدمه رده ام. کتاب «روان درمانی داغدیدگی» خانم دکتر زهره خسروی یکی از آنهاست، این کتاب را خدمت شما داده ام؟

کشیکان: بله، لطف کرده اید. مقدمه خوب شما بر محتوای اثر افزوده است. تعجب این است که این اثر با این که ترجمه و تالیف است و دست مؤلف باز بوده، منابع آن یا مستقیماً منابع خارجی است، یا آثاری که از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه شده. در حالی که نزدیک به ۵۰ سال است کتاب «مسکن الفواد عند فقدان الاحبه و الاولاد» نگارش شهید نائی نوشته شده و این اثر با عنوان «اسلام در کنار داغدیدگان» توسط دکتر سید محمد باقر حجتی ترجمه شده ولی از این کتاب استفاده نشده است.

دکتر سام آرام: من اسم این کتاب را یادداشت می کنم تا به خانم دکتر خسروی بدهم که از آن هم استفاده کنند.

کشیکان: استاد! از این که طی دو جلسه با حوصله به پرسش هایمان پاسخ داده اید سپاسگزاریم.

دکتر سام آرام: من هم از زحمتی که شما و همکارانتان برای این کار می کشید ممنونم. باور کنید به خاطر بیماری ام هرگز تصور نمی کردم بتوانم دو جلسه ی چند ساعته در خدمت شما باشم، ولی صحبت های شما مرا سرشوق آورد. برایتان آرزوی موفقیت می کنم.

طبق تحقیق بیشتر کشاورزان ما

زن هستند. در سبزی کاری ۹۰

درصد و در سیفی کاری ۶۰ درصد.

بیشتر زمین های کشاورزی ما

سندش به نام زنان روستایی است،

ولی عضویتشان در تعاون

روستایی یک درصد است.

مددکاری را شناخته و خودش یک پامدکار شده است. من شخصاً به عنوان یک استاد مددکاری از ایشان تشکر می کنم.

کشیکان: استاد! آیا تا به حال آثار گرفته اید که چه تعداد مددکار را در دانشگاه آموزش داده اید؟

دکتر سام آرام: برآوردش سخت است من از زیر سال ۵۰ تدریس را شروع کردم. عضو هیات علمی شدم. چند سال در ایران نبودم، یک ترم هم بیمار بودم. من ۳۷ سال سابقه تدریس دارم فرضاً هر ترمی ۲۰ یا ۳۰ دانشجو داشتم، قبل از انقلاب ۸۰ تا ۹۰ دانشجو داشتم. بعد از انقلاب از ۳۰۰ تا ۶۰۰ نفر پذیرش داشتم، اگر متوسط را ۱۵۰ نفر بگیرد، حدود هشت هزار نفر می شود، ولی فکر می کنم آثارش بیشتر است، چون هر جا می روم دانشجویانم را می بینم خوشحالم که دانشجویانم را در سطوح مختلف می بینم.

کشیکان: استاد! عنوان یکی از مقالات شما «تاسو، مدل سنتی تأمین اجتماعی بیمه

حوادث عشایر لر» است. لطفاً در این مورد کمی توضیح بفرمایید.

دکتر سام آرام: تاسو نوعی تعاونی است که من آنرا کشف کردم. در برخی از عشایر وقتی خسارتی به کسی وارد شود، مثلاً سیل بیاید و خانه و گوسفندانش را ببرد، یکی از عشایر تاسی را از خانه شیخ یا بزرگ آنجا می آورد و به در خانه تک تک اعضا طایفه می رود و می گوید: یکی از اعضا طایفه دچار مشکل شده چقدر می توانید کمک کنید؟ مثلاً او یک یا دو گوسفند می دهد و دیگری می گوید: دوز برای او مجانی کار می کنم. این تاس یا کاسه چند دور می چرخد بعد هدایا را به خانه خان یا شیخ یا بزرگتر می برند. اگر آنچه داده اند، مشکل مصیبت دیده را